



سوره واقعه مکی است و هفتاد و شش آیه دارد

سوره واقعه آیات ۱ تا ۱۰

بسم الله الرحمن الرحيم

إذا وقعت الواقعة (۱) ليس لوقعتها كاذبه (۲) خافضه رافعه (۳) إذا رجت الأرض رجا (۴) و بست
الجبال بسا (۵) فكانت هباء منبثا (۶) و كنتم أزواجا ثلاثة (۷) فأصحب الميمنه ما اصحاب الميمنه
(۸) و اصحاب المشمة ما اصحاب المشمة (۹) و السابقون السابقون (۱۰)

ترجمه آیات

به نام خدای رحمان و رحیم. وقتی قیامت واقع شود (مؤمنین رستگار، و کفار زیانکار می شوند) (۱).

وقوع قیامت دروغ نیست (۲).

این واقعه تمامی روابط و معیارها را زیرورو می کند (۳).

و با زلزله ای واقع می شود که زمین را به شدت تکان می دهد (۴).

به طوری که کوهها چون آرد خرد شوند (۵).

و سپس به صورت غباری در فضا پراکنده گردند (۶).

و شما در آن روز سه طایفه خواهید بود (۷).

اول اصحاب میمنه و تو چه می دانی که اصحاب میمنه چه شأن عظیمی دارند (۸).

دوم اصحاب مشنمه (شامت و نحوست) و تو چه می دانی اصحاب مشنمه چه شقاوتی عظیم دارند (۹).

سوم آنهایی که در دنیا به سوی خیرات و در آخرت به سوی مغفرت و رحمت سبقت می گیرند (۱۰).

بیان آیات

این سوره، قیامت کبری را که در آن مردم دوباره زنده می شوند و به حسابشان رسیدگی شده جزا داده می شوند شرح می دهد، نخست مقداری از حوادث هول انگیز آن را ذکر می کند، حوادث نزدیک تر به زندگی دنیایی انسان، و نزدیک تر به زمینی که در آن زندگی می کرده، می فرماید: اوضاع و احوال زمین دگرگون می شود و زمین بالا و پایین و زیر و رو می گردد، زلزله بسیار سهمگین زمین کوهها را متلاشی، و چون غبار می سازد، آنگاه مردم را به طور فهرست وار به سه دسته سابقین و اصحاب یمین و اصحاب شمال، تقسیم نموده، سرانجام کار هر يك را بیان می کند.

آنگاه علیه اصحاب شمال که منکر ربوبیت خدای تعالی و مسأله معاد و تکذیب کننده قرآنند بشر را به توحید و ایمان به معاد دعوت می کند استدلال نموده، در آخر گفتار را با یادآوری حالت احتضار و فرا رسیدن مرگ و سه دسته شدن مردم خاتمه می دهد.

و این سوره به شهادت مضمون و سیاق آیاتش در مکه نازل شده است.

وجه اینکه از قیامت به (واقعه) تعبیر فرمود

إذا وقعت الواقعة

وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پدید آمدن آن، و کلمه (واقعه) صفتی است که هر حادثه ای را با آن توصیف می کنند، (می گویند: واقعه ای رخ داده، یعنی حادثه ای پدید شده) و مراد از واقعه در آیه مورد بحث واقعه قیامت است، و اگر در اینجا به طور مطلق و بدون بیان آمده، و نفرموده آن واقعه چیست، تنها فرموده: (چون واقعه رخ می دهد) مثل این که شما بگویید: (هر وقت زید آمد چنین و چنان کن)، بدین جهت بوده که بفهماند واقعه قیامت آنقدر معروف است که توضیح آن و ذکر موصوفش مثل این می ماند که در مثال بالا بگویی (هر وقت زید بقال آمد چنین و چنان کن) با این که شنونده شما زید را به خوبی می شناسد، و همین جهت است که گفته اند: اصلا کلمه (واقعه) یکی از نامهای قیامت است، قرآن این نامگذاری را کرده، همچنان که نام های دیگری چون (حاقه)، و (قارعه)، و (غاشیه) بر آن نهاده است.

و جمله (اذا وقعت الواقعة) به طور ضمنی بر معنای شرطه دلالت دارد، و جا داشت جزای آن شرط را بیان کند، و بفرماید: (چون قیامت بپا می شود) چه می شود، ولی جزا را نیاورد، تا بفهماند آنچه می شود آنقدر عظیم و مهم است که به بیان نمی گنجد، ولی به هر حال از سیاق آیاتی که در این سوره اوصاف قیامت را ذکر کرده فهمیده می شود که آن جزا چه چیز است، و مردم در آن روز چه وضعی دارند، پس می شود گفت که مثلاً تقدیر کلام: (اذا وقعت الواقعة فاز المومنون و خسر الکافرون - چون قیامت بپا شود مؤمنین رستگار و کفار زیانکار می شوند) می باشد.

لیس لوقعتها كاذبة

در مجمع البیان می گوید: کلمه (کاذبه) مانند کلمه (عافیه) و کلمه (عاقبة) مصدر است.

و بنا به گفته وی معنای آیه چنین می شود: (در وقوع و تحقیق قیامت هیچ دروغی نیست).

ولی بعضی دیگر گفته اند: کلمه مذکور همان اسم فاعل است، چیزی که هست در اینجا صفتی است برای موصوفی که حذف شده، و تقدیر کلام (لیس لوقعتها قضیه کاذبه) می باشد، یعنی برای وقوع قیامت هیچ عامل که اقتضای دروغ شدنش را داشته باشد و آن را دروغ کند وجود ندارد.

معنای اینکه در وصف قیامت فرمود: (خافضة رافعة)

خافضة رافعة

این دو کلمه دو خبر است برای ضمیری که به واقعه بر می گردد، و تقدیر کلام (هی خافضة وهی رافعة) است، یعنی قیامت خافض و رافع است. و خفض درست معنای خلاف رفع را می دهد، و اما این که به چه حساب قیامت پایین آورنده و بالا برنده است باید گفت که: این تعبیر کنایه است از این که قیامت نظام عالم را زیر و رو می کند، مثلاً باطن دلها را که در دنیا پنهان بود ظاهر می کند، و آثار اسباب که در دنیا ظاهر بود، همه می دانستند آب چه اثری و آتش چه اثری دارد، در قیامت پنهان می شود، یعنی اسباب کلی از اثر می افتد، و روابط جاری میان اسباب و مسببات به کلی قطع می گردد، در دنیا جمعی دارای عزت بودند، و آنان اهل کفر و فسق بودند، که عزتشان همه جا ظاهر بود، و همچنین جمعی دیگر یعنی اهل تقوا ذلتشان هویدا بود، ولی در قیامت اثر از عزت کفار و فساق و نشانه ای از ذلت متقین نمی ماند.

اذا رحل الارض رجا

کلمه (رج) که از ماده (راء، جیم، جیم) است، به معنای تکان دادن به شدت چیزی است، و در این آیه منظور از آن زلزله قیامت است، که خدای سبحان در آیه (ان زلزله الساعة شیء عظیم) آن را بس عظیم توصیف کرده، در خود آیه مورد بحث نیز با آوردن کلمه (رجا) همین عظمت را فهمانده، چون معمولاً آوردن مفعول مطلق برای افاده اینگونه نکته ها است (وقتی می گویی: من فلان کس را زدم و چه زدن معنایش است که نحوه زدنم طوری بود که دیگر قابل بیان نیست) در آیه مورد بحث نیز می فرماید: چون زمین زلزله می شود زلزله ای که شدتش قابل وصف نیست، و جمله مورد بحث بدل از جمله (اذا وقعت الواقعة)، و یا عطف بیان برای آن است، به هر حال در مقام توضیح آن است.

و بست الجبال بسا فکانت هباء منبثا

این آیه عطف است بر کلمه (رجت)، و کلمه (بس) - با تشدید سین - به معنای خرد کردن است، یعنی جسمی رادارای حجمی بوده آنقدر بکوبی تا مانند آرد به صورت ذراتی در آید.

بعضی هم گفته اند: کلمه (بس) به معنای به راه انداختن چیزی است، در حقیقت (بس جبال)، همان معنایی را می رساند که آیه شریفه (و سیرت الجبال) می رساند.

و کلمه (هباء) به معنای غبار است. بعضی هم گفته اند: معنای يك دانه ذره از غبار است، که وقتی نور آفتاب از پنجره درون خانه می تابد این دانه ها در شعاع آن نور دیده می شوند. و کلمه (منبث) اسم فاعل و یا مفعول از مصدر باب انفعال، یعنی (انبثاث) است، و انبثاث معنای متفرق شدن، و متلاشی شدن چیزی است، و معنای آیه روشن است.

و کنتم ازواجاً ثلاثة

کلمه (زوج) به معنای صنف است، پس ازواج سه گانه یعنی اصناف سه گانه، و خطاب در این جمله که می فرماید: در آن روز شما اصنافی سه گانه خواهید بود به عموم بشر است.

فأصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنه

این جمله به خاطر این که حرف (فاء) بر سر دارد فرع و نتیجه جملات قبل است، فرعیتی بیان بر مبین دارد، پس این آیه و دو آیه بعدش بیانگر اصناف سه گانه مذکور است.

مقصود از اصحاب المیمنه

و کلمه (میمنه) از ماده (یمن) است که مقابل شوم است و معنایی بر خلاف آن دارد پس اصحاب (میمنه اصحاب) و دارند گان یمن و سعادتند، و در مقابل آنان (اصحاب مشئمه) هستند، که اصحاب و دارندگان شقاوت و شئامند.

و این که بعضی از مفسرین میمنه را به یمن یعنی دست راست معنا کرده و گفته اند: اصحاب میمنه نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود، به خلاف دیگران، تفسیر صحیحی نیست، برای این که در این آیه در مقابل اصحاب میمنه اصحاب مشئمه قرار گرفته، و اگر میمنه به معنای دست راست بود باید در مقابلش اصحاب میسره یعنی طرف دست چپ قرار گیرد، همچنان که در آیات بعدی در مقابل اصحاب یمن اصحاب شمال آمده، و نادرستی این تفسیر روشن است.

کلمه (ما) در جمله (ما اصحاب المیمنه) استفهامی است، و مبتدایی است که خبرش جمله (اصحاب المیمنه) است، و مجموع جمله خبر است برای جمله (فأصحاب المیمنه)، و منظور از استفهام بزرگداشت و تعظیم شأن ایشان است.

و اصحاب المشئمه ما اصحاب المشئمه

کلمه (مشئمه) مانند کلمه (شوم) - ضمه شین و سکون همزه - مصدر است، همان طور که میمنه مانند کلمه (یمن) مصدر است، و میمنه و مشئمه به معنای سعادت و شقاوت است.

معنای (السابقون السابقون)

و السابقون السابقون

در قرآن کریم آیه ای که صلاحیت تفسیر سابقون اول را داشته باشد آیه شریفه (فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله) و آیه شریفه (و لكل وجهه هو مولیها فاستبقوا الخیرات) آیه شریفه (اولئك یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون) است.

که از این آیات به دست می آید مراد از سابقون، کسانی هستند که در خیرات سبقت می گیرند، و قهراً وقتی اعمال خیر سبقت می گیرند، به مغفرت و رحمتی هم که در ازای آن اعمال هست سبقت گرفته اند. و لذا در آیه (سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة) به جای امر به سبقت در اعمال خیر، دستور فرموده: به مغفرت و جنت سبقت گیرند، پس سابقون به خیرات، سابقون به رحمت و مغفرتند، در آیه مورد بحث

هم که می فرماید: (السابقون السابقون) مراد از سابقون اول، سابقین خیرات، و مراد از سابقون دوم سابقین به اثر خیرات یعنی مغفرت و رحمت است، این نظریه ما بود.

ولی بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از سابقون دوم هم همان سابقون اول است و این تعبیر نظیر تعبیر شاعر است که می گوید: (انا ابوالنجم و شعری شعری - من ابوالنجم هستم که شعر من شعر من است).

و جمله (السابقون السابقون) بنا به گفته ما که هر يك سبقت در چیزی دیگر است، مبتدا و خبرند، اولی مبتدا و دومی خبر است، و معنایش این که: سبقت گیرندگان به اعمال خیر سبقت گیرندگان به مغفرتند، و بنا به گفته مفسرینی که هر دو را یکی دانسته اند، دومی تأکید اولی می شود، و جمله (اولئك المقربون) خبر مبتدا واقع می شود.

و اقوال مختلف درباره مراد از سابقین

و مفسرین در تفسیر سابقین اقوال دیگری دارند:

بعضی گفته اند: منظور سبقت گیرندگان به هر عمل و اعتقادی است که خدا بدان دعوت کرده.

بعضی دیگر گفته اند: منظور کسانی هستند که به ایمان و اطاعت سبقتی خستگی ناپذیر دارند، و در آن کاهلی ندارند.

بعضی دیگر گفته اند: منظور انبیاء (علیهم السلام) هستند که پیشگامان اهل هر دین هستند.

بعضی دیگر گفته اند: مراد مؤمن آل فرعون و حبیب نجار است که داستانش در سوره یس آمده، و نیز علی (علیه السلام) است که در ایمان به رسول خدا از دیگران سبقت داشت، و از آنان افضل بود.

بعضی دیگر گفته اند: منظور از سابقین کسانی هستند که در مکه مسلمان شدند، و بعد از هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هجرت کردند.

بعضی دیگر گفته اند: منظور سبقت گیرندگان در نمازهای پنجگانه اند.

و بعضی گفته اند: کسانی که به دو قبله نماز گزارند (یعنی قبل از سال اول هجرت به اسلام در آمدند). بعضی دیگر گفته اند سبقت گیرندگان به جهادند، و بعضی دیگر حرفه‌ای دیگر دارند، و دو قول اول (که یکی می گفت: سبقت گیرندگان به هر عمل و اعتقادی است که خدا بدان دعوت کرده، و دیگری می گفت کسانی هستند که به ایمان و اطاعت سبقتی خستگی ناپذیر دارند) به همان معنایی که ما گفتیم بر می گردد، و سوم و چهارم را باید به تمثیل حمل کرد (و گفت: نمی خواسته اند بگویند: سابقون اولون فقط افرادی مانند انبیاء و مؤمن آل فرعون و حبیب نجار و علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستند) و بقیه وجوه اصلا ربطی به آیه ندارد، مگر این که آنها را هم به نحوی حمل بر تمثیل کنیم.

بحث روایتی

(روایانی در ذیل آیه: (إذا وقعت الواقعة...) و مراد از (السابقون السابقون))

در کتاب خصال از زهری روایت آورده که گفت: از علی بن الحسین (علیهما السلام) شنیدم می فرمود: کسی که بین خود و خدا نسبت و رابطه ای برقرار نکرده باشد در دنیا عمرش به حسرت می گذرد، و دلش از حسرت پاره پاره می شود، به خدا سوگند دنیا و آخرت وضعی دارند که تنها می توان به دو کفه ترازو تشبیهش کرد، هر يك از دو کفه به هر مقدار سنگین شود، کفه دیگر به همان مقدار نادیده گرفته می شود، آنگاه این کلام خدای عزوجل را تلاوت کرد که می فرماید: (إذا وقعت الواقعة) منظور از واقعه قیامت است (لیس لوقعتها کاذبه خافضه) قسم به پروردگار: قیامت پایین می برد دشمنان خدا را در آتش (رافعة) قسم به پروردگار: قیامت بلند می کند دوستان خدا را به سوی بهشت.

و در تفسیر قمی است که راجع به آیه (إذا وقعت الواقعة لیس لوقعتها کاذبة) فرمود: در وقوع قیامت کذبی نیست بلکه حق است، و خافضه دشمنان خدا را پایین می آورد و (رافعة) اولیای خدا را بلند می کند، (إذا رجعت الارض رجاء)، فرمود: یعنی ابعاض زمین به یکدیگر کوفته می شود (و بست الجبال بسا)، یعنی کوهها از ریشه کنده می شوند، (فكانت هباء منبثا) فرمود: (هباء) آن ذره هایی است که

هنگام تابش نور خورشید از پنجره به درون خانه، ستون نورش دیده می شود، (و کنتم ازواجاً ثلثة)، یعنی در روز قیامت شما مردم سه دسته خواهید بود، اول اصحاب میمنه، و چه اصحاب میمنه ای، و دوم اصحاب مشئمه، و چه اصحاب مشئمه ای، و سابقین (در عمل خیرسابقین در مغفرت و رحمتند، و) جلوتر از هر کس دیگر به بهشت در می آیند.

مؤلف: این که فرمود: (جلوتر از هر کس دیگر به بهشت در می آیند) تفسیر سابقین دوم است.

و در الدر المنثور است که : عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر، از علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: (هباء منبث) عبارت است از ذرات سرگردان در فضا و (هباء منثور) به معنای غباری است که در ستون شعاع خورشید تابیده از پنجره دیده می شود.

و نیز در همان کتاب آمده که ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر جمله (و السابقون السابقون) گفته : این آیه درباره حزقیل مؤمن آل فرعون، و حبیب نجار، داستان در سوره پس آمده، و علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده، که هر يك از آنان پیشگام امت خود بوده، و علی از همه آنان افضل است.

و در مجمع البیان از ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: سابقین چهار کس هستند: اول پسر آدم، که به دست برادرش کشته شد، و دوم پیشگام امت موسی بود، که همان مؤمن آل فرعون است، سوم پیشگام امت عیسی، یعنی حبیب نجار است، و چهارم پیشگام امت اسلام، یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

مؤلف: این معنا در روضة الواعظین از امام صادق (علیه السلام) نیز روایت شده .

و شیخ طوسی در امالی خود به سندی که از ابن عباس دارد از او روایت کرده که گفت :

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) معنای آیه شریفه (و السابقون السابقون اولئك المقربون فی جنات النعیم) را پرسیدم، فرمود: جبرئیل به من گفت : اینان عبارتند از علی، و شیعیان او، آری علی و شیعیانش جلوتر از هر کس دیگر به بهشت در می آیند و کرامت و احترامی که نزد خدا دارند مقرب درگاه خدایند.

و در کمال الدین به سند خود از خیمه جعفری از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: (السابقون السابقون) ماییم، و آخرون هم که درباره اش فرموده : (و قليل من الاخرين) ما هستیم.

و در عیون در باب (ما جاء عن الرضا (علیه السلام) من الاخبار المجموعة) به سند خود از علی (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: آیه شریفه (و السابقون السابقون اولئك المقربون) درباره من نازل شده است .

و در مجمع البیان در ذیل همین آیه از علی (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: منظور سبقت گرفتن به انجام نمازهای پنجگانه است.

مؤلف: همان طور که در سابق هم گفتیم، باید این احادیث را حمل بر تمثیل کرد.

آیات ۱۱ تا ۵۶ سوره واقعه

اولئك المقربون (۱۱) فی جنات النعیم (۱۲) ثلة من الاولین (۱۳) و قليل من الاخرین (۱۴) علی سرر موضونة (۱۵) متکین علیها متقابلین (۱۶) يطوف علیهم ولدان مخلدون (۱۷) باکواب و اباریق و کاس من معین (۱۸) لا یصدعون عنها و لا ینزفون (۱۹) و فاکهة مما یتخیرون (۲۰) و لحم طیر مما یشتهون (۲۱) و حور عین (۲۲) کامثال اللولو المکنون (۲۳) جزاء بما کانوا یعملون (۲۴) لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما (۲۵) الا قیلا سلاما سلاما (۲۶) و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین (۲۷) فی سدر مخضود (۲۸) و طلح منضود (۲۹) و ظل ممدود (۳۰) و ماء مسکوب (۳۱) و فکهة کثیرة (۳۲) لا مقطوعة و لا ممنوعة (۳۳) و فرش مرفوعة (۳۴) انا انشاناهن انشاء (۳۵) فجعلناهن ابکارا (۳۶) عربا اترابا (۳۷) لاصحاب الیمین (۳۸) ثلة من الاولین (۳۹) و ثلة من الاخرین (۴۰) و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال (۴۱) فی سموم و حمیم (۴۲) و ظل من یحموم (۴۳) لا بارد و لا کریم (۴۴) انهم کانوا قبل لک مترفین (۴۵) و کانوا یصرون علی الحنث العظیم (۴۶) و کانوا یقولون ائذا متنا و کنا ترابا و عظاما انا لمبعوثون (۴۷) او اباونا الاولون (۴۸) قل ان الاولین و الاخرین (۴۹)

لمجموعون الى ميقات يوم معلوم (٥٠) ثم انكم ايها الضالون المكذبون (٥١) لا كلون من شجر من زقوم (٥٢) فمالون منها البطون (٥٣) فشاربون عليه من الحميم (٥٤) فشاربون شرب الهيم (٥٥) هذا نزلهم يوم الدين (٥٦)

ترجمه آیات

سابقین همان مقربین درگاه خدایند (۱۱). در باغهای پر نعمت بهشت جای دارند (۱۲). این طایفه در گذشتگان بیشتر هستند (۱۳). و در آیندگان کمتر (۱۴). اینان بر تختهایی به هم پیوسته قرار دارند (۱۵). رو به روی هم تکیه می زنند (۱۶). و غلامان ی بهشتی پروانه وار به خدمتشان می پردازند (۱۷). با ظرفهایی چون تنگ و آفتابه، و قدح شراب معین می آورند (۱۸). شرابی که نه سر درد می آورد و نه عقلشان را زایل می سازد (۱۹). و از میوه ها هر چه اختیار کنند (۲۰). و از گوشت مرغ از هر نوع که اشتها کنند (۲۱). و حور العین هایی (دارند) (۲۲). که از شدت صفا چون لولو دست نخورده اند (۲۳). همه اینها پاداش کارهایی است همواره می کردند (۲۴). در بهشت نه سخن بیهوده می شنوند، و نه تهمت و گناه (۲۵). هر چه هست سلام است و سخن سالم (۲۶). اما اصحاب یمین نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود و وصفی ناگفتنی دارند (۲۷). در سایه سدري بیخار (۲۸). و موزی که میوه هایش رویهم چیده شده (۲۹). و سایه ای گسترده و همیشگی (۳۰). و آبشاری لا ینقطع (۳۱). و میوه هایی بسیار (۳۲). که در هیچ فصلی قطع و در هیچ حالی ممنوع نمی شود (۳۳). و جایگاهی بلند (و یا در جوار همسرانی بلند مرتبه) قرار دارند (۳۴). ما آنان را به وصفی ناگفتنی ایجاد کردیم (۳۵). و همیشه بکر قرارشان دادیم (۳۶). و نیز شوهر دوست و هم سن شوهران (۳۷). این سرنوشت مخصوص اصحاب یمین است (۳۸). که هم در گذشتگان بسیارند (۳۹). و هم در آیندگان (۴۰). و اما اصحاب شمال چه اصحاب شمالی ؟ (نامه اعمالشان به نشانه جرم به دست چپشان داده می شود) (۴۱). که در آتشی نافذ و آبی جوشان (۴۲). و در سایه ای از دود سیاه قرار دارند (۴۳). که نه خنکی دارد، و نه سودی می بخشد (۴۴). چون ایشان قبل از این در دنیا عیاش و طاغی بودند (۴۵). و بر شکستن سوگند محکم و عظیم، اصرار می ورزیدند (۴۶). و بارها می گفتند آیا اگر بمیریم و خاک و استخوان شویم دوباره زنده و مبعوث می گردیم ؟ (۴۷). آیا پدران گذشته ما نیز مبعوث می شوند (۴۸). بگو انسان های اولین و آخرین (۴۹). به طور قطع برای اجتماع در میقات روزی معلوم جمع خواهند شد (۵۰). آنگاه شما ای گمراهان تکذیب گر (۵۱). از درختی از زقوم خواهید خورد (۵۲). و شکم ها را از آن پر خواهید ساخت (۵۳). و آنگاه از آب جوشان متعفن روی آن خواهید نوشید (۵۴). پس از آن باز هم خواهید نوشید، آنچنان که شتر هیما و دچار بیماری استسقاء می نوشد، و رفع عطش می کند (۵۵). تازه همه اینها پذیرایی ابتدایی ورودشان به قیامت است (۵۶).

بیان آیات

این آیات حال و وضعی که هر يك از آن سه طایفه در قیامت دارند شرح می دهد.

اولئك المقربون فی جنات النعیم

اشاره با کلمه (اولئك) به سابقین است، و جمله (اولئك المقربون) مبتدا و خبر، و جمله ای استینافی و ابتدایی است و ربطی به ما قبل ندارد.

ولی بعضی از مفسرین گفته اند: جمله مذکور که مرکب از مبتدا و خبر است، خود خبری است برای کلمه سابقون.

بعضی دیگر گفته اند: (اولئك) مبتدا، و مقربون صفت آن، و خبرش جمله (فی جنات النعیم) است، (بنابراین که مبتدا و خبر باشد معنایش این می شود که اینان مقربان درگاه خدایند، و در جنات نعیم هستند، و بنابر وجه دوم معنایش این می شود که سابقون همین مقربین هستند که در جنات نعیمند. و بنابر وجه سوم معنایش این می شود که این مقربین در جنات نعیمند)، ولی از این سه احتمال اولین وجه از نظر سیاق که نخست مردم را سه قسم می کند، و سپس مال کار هر يك را به تفصیل شرح می دهد سازگارتر و موجه تر است.

موارد استعمال کلمه (قرب) و معنای تقرب به خدا و اینکه مقربون بلند مرتبه ترین طبقات اهل سعادتند

و مسأله قرب و بعد دو معنای نسبی هستند اجسام حسب نسبت مکانی به آن دو متصف می شوند، (می گوئیم فلان چیز به ما نزدیک و آن دیگری از ما دور است)، ولی در استعمال آن توسعه ای داده، در

زمان و غیر زمان هم استعمال کرده اند، مثلاً می گویند فردا به امروز نزدیک تر تا پس فردا، و یا می گویند عدد چهار به عدد سه نزدیک تر است تا عدد پنج، و یا رنگ سبز به رنگ سیاه نزدیک تر از رنگ قرمز است، و باز توسعه بیشتری به استعمال آن داده، از اجسام و جسمانیات تجاوز کرده معانی و حقایق را هم با آن دو توصیف کرده اند (مثلاً فرموده اند مسلمان بخیل دورتر از کافر سخی است به نجات، و عکس کافر سخی نزدیک تر به نجات است از مسلمان بخیل).

حتی کلمه (قرب) در مورد خدای تعالی به خاطر احاطه ای که به هر چیز دارد، استعمال شده، خود خدای تعالی فرموده: (و اذا سالک عبادى عنى فانى قريب) و یا فرموده:

(و نحن اقرب اليه منكم) و نیز فرموده: (و نحن اقرب اليه من حبل الوريد) و این معنا یعنی نزدیک تر بودن خدای تعالی من از خود من، و به هر چیزی از خود آن چیز، عجیب ترین معنایی است که از مفهوم قرب تصور می شود، و ما در تفسیر آیه ۱۶ از سوره (ق) به تصویر آن اشاره کردیم.

و نیز از مواردی که کلمه قرب در امور معنوی استعمال شده مورد بندگان در مرحله بندگی و عبودیت است، و چون نزدیک شدن بنده به خدای تعالی امری است اکتسابی، که از راه عبادت و انجام مراسم عبودیت به دست می آید، کلمه را در این مورد در صیغه تقرب استعمال می کنند، چون تقرب به معنای آن است که کسی بخواهد به چیزی و یا کسی نزدیک شود، بنده خدا با اعمال صالح خود می خواهد به خدا نزدیک گردد، و نزدیکی عبارت است از این که در معرض شمول رحمت واقع شود، و در آن معرض شر اسباب و عوامل شقاوت و محرومیت را از او دور کنند.

و نیز این که می گویم: خدای تعالی بنده خود را به خود نزدیک می کند، معنایش این است که: او را در منزلتی نازل می کند که از خصایص وقوع در آن منزلت رسیدن به سعادت‌هایی است که در غیر آن منزلت به آن نمی رسد، و آن سعادت‌ها عبارت است از اکرام خدا، و مغفرت و رحمت او، همچنان که فرمود: (کتاب مرقوم پیشه‌المقربون) و نیز فرموده: (و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون).

پس مقربون بلند مرتبه ترین طبقات اهل سعادتند، همچنان که آیه شریفه و (السابقون السابقون اولئك المقربون) نیز به این معنا اشاره دارد، و معلوم است که چنین مرتبه ای برای کسی حاصل نمی شود مگر از راه عبودیت و رسیدن به حد کمال آن، همچنان که فرمود: (لن یستنکف المسیح ان یكون عبداً لله و لا الملائکه المقربون) و عبودیت تکمیل نمی شود مگر وقتی که عبد تابع محض باشد، و اراده و عملش را تابع اراده مولایش کند، هیچ چیزی نخواهد،

و هیچ عملی نکند، مگر بر وفق اراده مولایش، و این همان داخل شدن در تحت ولایت خدا است، پس چنین کسانی اولیاء الله نیز هستند، و اولیاء الله تنها همین طایفه اند.

(فی جنات النعیم) - یعنی هر يك نفر از این مقربین در يك جنت نعیم خواهد بود، در نتیجه همه آنان در جنات النعیم هستند، آوردن (جنات) به صیغه جمع به این اعتبار بوده، ممکن هم هست به اعتبار باشد که هر يك نفر از مقربین در جنت های نعیم باشد، و لیکن این احتمال از این نظر بعید است که در آخر سوره صریحاً می فرماید: مقربین هر يك در يك جنتند: (فاما ان كان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم).

در سابق هم مکرر گفتیم که نعیم عبارت است از ولایت و جنت نعیم عبارت است از جنت ولایت، و این نکته با مطلب چند سطر قبل ما هم تناسب دارد که گفتیم: (و این همان داخل شدن به ولایت خدا است).

مراد از اولین و آخرین در آیه: (ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین) و وصف نعمتهای بهشتی مقربان از ایشان

ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین

کلمه (ثلة) - به طوری که گفته اند - به معنای جماعت بسیار انبوه است، و مراد از کلمه (اولین) امت های گذشته انبیای سلف است، و مراد از کلمه آخرین امت اسلام است، چون معهود از کلام خدا همین است، که هر جا سخن از اولین و آخرین گفته منظورش از اولین، امت های گذشته، و از آخرین امت اسلام است، مانند آیه ای که در همین سوره می آید و می فرماید: (انا لمبعوثون او اباونا الاولون قل ان الاولین و الاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم)، بنابر این معنای آیه مورد بحث شد که: مقربین از امت های گذشته جمعیت بسیاری بودند، و از این امت جمعیت کمتری.

با بیانی که گذشت این معنا روشن شد این که : بعضی از مفسرین گفته اند مراد از اولین مسلمانان صدر اول اسلام، و مراد از آخرین مسلمانان آخرامت است تفسیر صحیحی نیست.

علی سرر موضونه متکئین علیها متقابلین

کلمه (وضن) به معنای بافتن است. بعضی هم گفته اند: هر بافتنی را وضن نمی گویند، بلکه تنها بافتن زره را وضن می گویند، و اگر در اینجا بافتن (تخت را وضن خوانده) از باب استعاره است، خواسته است از محکمی بافت آن خبر داده باشد.

(متکئین علیها) - این دو جمله دو تا حال برای ضمیری است که به مقربین بر می گردد و مرجع ضمیر (علیها) کلمه (سرر) است، و معنایش این است که : مقربین بر تختهای بافته ای قرار دارند، در حالی که بر آنها تکیه کرده اند، و در حالی رو به روی هم نشسته اند. ممکن هم هست جمله اول حال برای مقربین و جمله دوم حال برای ضمیر جمله اول باشد، که در این صورت معنا چنین می شود: مقربین در حالی بر تختهای بافته ای قرار دارند که بر آن تکیه کرده اند، و در حالی بر آن تکیه کرده اند که رو به روی هم نشسته اند، و اما این که رو به روی هم نشستن چه معنا دارد؟ باید گفت معنای تحت اللفظی آن منظور نیست، بلکه کنایه از نهایت درجه انس و حسن معاشرت و صفای باطن ایشانست، می خواهد بفرماید: مقربین به پشت سر یکدیگر نظر نمی کنند، و پشت سر آنان عیبگویی ندارند، غیبت نمی کنند، بلکه هر چه دارند رو به روی هم می گویند.

یطوف علیهم ولدان مخلدون

کلمه (ولدان) جمع ولد - فرزند - است، و طواف کردن پسرانی بهشتی بر پیرامون مقربین کنایه است از حسن خدمتگزاری آنان، و کلمه (مخلدون) اسم مفعول از باب تفعیل از ماده خلود است، که به معنای دوام است، یعنی پسرانی بهشتی به آنان خدمت می کنند که تا ابد به همان قیافه پسری و جوانی باقیند، و گذشت زمان اثری در آنان نمی گذارد.

بعضی از مفسرین گفته اند: مخلدون از ماده (خلد) - به فتحه خاء و لام - است که به معنای گوشواره است و مراد این است که خدمتکاران نامبرده گوشواره بگوشند.

باکواب و اباریق و کاس من معین

کلمه (اکواب) جمع کوب است، که در عرب به معنای ظرفی است که نه دسته داشته باشد و نه لوله به خلاف اباریق که جمع ابریق است و به معنای ظرفی است که هم دسته دارد، و هم لوله، و در فارسی آن آفتابه می گویند.

و بعضی گفته اند: ابریق به معنای ظرفی است که تنها لوله داشته باشد.

و کلمه (کاس) همان کاسه فارسی است.

بعضی از مفسرین در پاسخ از این سوال که چرا اکواب و اباریق را جمع آورد،

و در خصوص کاس آن را به صیغه مفرد آورد، گفته اند: جهتش این است که کلمه کاس تنها در موردی بر ظرف اطلاق می شود که پر باشد، و کاسه خالی را کاس نمی گویند.

و مراد از (معین) خمر معین است، یعنی شرابی که پیش روی آدمی جریان داشته باشد.

لا یصدون عنها و لاینزفون

یعنی مقربین از نوشیدن آن کاسه ها دچار صداع و خماری که دنبال خمر هست نمی شوند، و شراب بهشت مانند شراب دنیا خمارآور نیست، و عقل آنان به خاطر سکری که از نوشیدن

شراب حاصل می شود زایل نمی گردد، در عین این که مست می شوند عقلشان را هم از دست نمی دهند.

و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون

کلمه فاکهه و طیر در این آیه شریفه عطف است بر کلمه (اکواب)، و معنای آن این است که پسران بهشتی پیرامون مقربین در آمد و شدند، یکی میوه می آورد هر میوه ای که خود او اختیار کرده باشد، دیگری مرغ بریان می آورد هر مرغی که خود او هوس کرده باشد.

در اینجا ممکن است کسی اشکال کند که در روایات آمده اهل بهشت هر وقت اشتیهای میوه ای کنند شاخه ای که حامل آن میوه خودش به سوی ایشان خم می شود و ایشان میوه را می چیند، و چون اشتیهای گوشت مرغی کنند خود آن مرغ در حالی که بریان شده در دست ایشان می افتد، و هر چه بخواهند از آن می خورند، دوباره مرغ زنده شده پرواز می کند.

ولی این اشکال وارد نیست، برای این که اهل بهشت هر چه بخواهند در اختیار دارند، یکی از چیزهایی که انسان می خواهد تنوع و تغنن در زندگی است، گاهی انسان می خواهد خدمت گزارانش برایش آنچه می خواهد حاضر کنند، و مخصوصا در وقتی که آدمی با دوستان خود مجلسی فراهم کرده دوست می دارد خدمتکاران از دوستانش پذیرایی کنند، همچنان که گاهی هم هوس می کند بدون وساطت خدمتکاران خودش برخیزد و از درخت میوه بچیند.

و حور عین کامثال اللولو المکنون

کلمه (حور عین) مبتدایی که خبرش حذف شده، از سیاق چنین بر می آید، و تقدیر آن (لهم حور عین...) است، و یا (و فیها حور عین...) است. و حور العین نام زنان بهشت است، و در سابق در تفسیر سوره دخان معنای حور العین گذشت، و این حور العین مانند لولو مکنون است یعنی لولویی در صدف خود مخزون و محفوظ و دست نخورده است، و این تعریف نشان دهنده منتهای صفای حور است.

جزاء بما کانوا یعملون

این آیه شریفه قیدی است برای همه مطالب قبل، و کلمه (جزاء) مفعول له و بیانگر علت است.

و معنای آیه این است که : همه آنچه که با اهل بهشت کردیم برای این بود که پاداشی باشد در قبال آن اعمال صالحی به طور مستمر انجام می دادند.

لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیم

(سخن لغو) آن سخنی است که فایده و اثری بر آن مترتب نشود، و تأثیم به معنای آن است که نسبت اثم (گناه) به کسی بدهی.

و معنای آیه این است که : در بهشت کسی لغو و تأثیم از دیگری نمی شنود، و کسی نیست که ایشان را به سخنی مخاطب سازد که فایده ای بر آن مترتب نباشد، و کسی نیست که ایشان را به گناهی نسبت دهد، چون در بهشت گناهی نیست.

بعضی از مفسرین کلمه تأثیم را تفسیر کرده اند به دروغ.

الا قیلا سلاما سلام

این جمله استثنایی است منقطع از لغو و تأثیم، و کلمه (قیل) مانند کلمه (قول) مصدر است، و کلمه (سلاما) بیان کلمه (قیل) است، و تکرار آن صرفا برای تأکید وقوع آن است.

و معنای آیه این است که : اهل بهشت لغو و تأثیمی نمی شنوند، مگر سخنی سلام است و سلام.

بعضی از مفسرین گفته اند : ممکن است کلمه (سلاما) مصدر به معنای وصف باشد، یعنی صفت قیلا باشد، که در این صورت معنایش چنین می شود: (مگر سخنی که این صفت دارد سالم است).

و اصحاب الی مین ما اصحاب الیمین

از این آیه شروع می شود تفصیل مال حال اصحاب میمنه، و اگر به جای تعبیر به اصحاب میمنه تعبیر کرد اصحاب یمین، برای این بود که بفهماند هر دو تعبیر درباره يك طایفه است، و آن يك طایفه کسانی هستند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود،

و جمله دوم استفهامی است که در مقام بزرگداشت امر آنان و به شگفت آوردن شنونده از حال ایشان است، و این جمله استفهامی خبر است برای جمله اول یعنی و اصحاب الیمین.



وصف نعم بهشتی اصحاب الیمین

فی سدر مخضود

(سدر) نام درختی است که بارش را عرب نبق و فارس کنار می نامد و مخضود هر شاخه ای است که تیغش بریده شده باشد، و دیگر خار در آن نباشد.

و طلح منضود

کلمه (طلح) نام درخت موز است.

بعضی گفته اند: طلح، موز نیست، بلکه درختی است که سایه ای خنك و مرطوب دارد.

بعضی دیگر گفته اند: درخت ام غیلان است، که شکوفه هایی خوش بو دارد.

و کلمه (منضود) اسم مفعول از مصدر نضد (چیدن به ردیف است)، پس منضود از هر چیز، رویهم چیده شده آن است.

و معنای آیه مورد بحث این است که : اصحاب یمین در درختان موز هستند که میوه هایش روی هم چیده شده از پایین درخت تا بالای آن.

و ظل ممدود و ماء مسکوب

بعضی از مفسرین گفته اند: (ممدود از سایه ها) آن سایه ای است که : همیشگی باشد و نور خورشید آن را از بین نبرد و (ماء مسکوب) آبی است دائما در جریان باشد و هرگز قطع نگردد.

و فاکهة کثیرة لا مقطوعة و لا ممنوعة

یعنی درختانی که میوه هایش فصلی نیست و مانند درختان دنیا نیست که در زمستان بار نداشته باشد، ممنوعه هم نیست نه از ناحیه خود بهشتیان، که مثلا از آن سیر و خسته شده باشند، و نه از ناحیه خارج از خودشان، که مثلا دوری محل و یا وجود خارهای شاخه که نگذارد میوه آن را بچینند و یا مانعی دیگر.

و فرش مرفوعة

کلمه (فرش) جمع فراش است، که به معنای گستردنی ها است، و کلمه (مرفوعة) به معنای عالی و بلند است.

بعضی از مفسرین مراد از فرش مرفوعة را زنان ارجمندی دانسته اند که در عقل و جمال و کمال قدر و منزلتی بلند دارند، و استدلال کرده اند به این که: کلمه فراش در مورد زنان نیز استعمال دارد، و اتفاقاً آیه بعدی هم که می فرماید: (انا انشا ناهن انشاء...) با این وجه تناسب دارد.

انا انشا ناهن انشاء فجعلنا هن ابکارا عربا اترابا

یعنی ما آن زنان را ایجاد و تربیت کردیم، ایجاد خاصی و تربیتی مخصوص. در این آیه اشاره ای هم به این نکته هست که وضع زنان بهشتی از نظر جوانی و پیری و زیبایی و زشتی اختلاف ندارد، و معنای این فرمود: (فجعلنا هن ابکارا) این است که: ما زنان بهشتی را همیشه بکر قرار داده ایم، به طوری که هر بار که همسران ایشان با آنان بیامیزند ایشان را بکر ببابند.

کلمه (عرب) جمع عروب است، و عروب به معنای زنی است که شوهرش عشق می ورزد، و یا حداقل او را دوست بدارد و در برابرش ناز و کرشمه داشته باشد، و کلمه (اتراب) جمع ترب - به کسره تاء و سکون راء - معنای مثل است، می فرماید: ما زنان بهشتی را امثال یکدیگر کردیم، و یا از نظر سن و سال، هم سن شوهرانشان کردیم.

لاصحاب اليمين ثلة من الاولين و ثلة من الاخيرين

معنای این آیه از آنچه گذشت استفاده می شود، احتیاج به توضیح مکرر ندارد، چیزی که در اینجا باید گفت این است که: از این آیات استفاده می شود اصحاب یمین در اولین و آخرین جمعیتی کثیر هستند، به خلاف سابقین مقربین که در اولین، بسیار بودند، و در آخرین وعده ای کمتر.

دسته سوم (اصحاب الشمال) و بیان وضعیت آنها در قیامت

و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال

این جمله مرکب است از مبتدای (اصحاب الشمال)، و خیر (ما اصحاب الشمال)، و استفهام در جمله دوم استفهام شگفت انگیزی و هول انگیزی است، و اگر اصحاب مشنمه در آیات قبل را در این آیات اصحاب شمال خواند، برای این بود که اشاره کند به این که اصحاب مشنمه در قیامت نامه های اعمال شان به دست چپشان داده می شود، همچنان که نظیرش در اصحاب یمین گذشت.

فی سموم و حمیم و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم

کلمه (سموم) - به طوری که در کشاف آمده - به معنای حرارت آتش است، که در مسام بدن فرو رود، و کلمه (حمیم) به معنای آب بسیار داغ است، و تنوین در آخر سموم و حمیم عظم آن دو را می رساند، (در فارسی هم وقتی می خواهیم بفهمانیم فلانی شجاعت عجیبی به خرج داد، می گویم: فلانی شجاعتی کرد، یعنی شجاعتی وصف ناپذیر)، و کلمه یحموم به معنای دود سیاه است، و ظاهراً دو کلمه (لا بارد و لا کریم) دو صفت باشد برای ظل نه برای یحموم، چون ظل است که از آن انتظار بروود می رود، و مردم بدان جهت خود را به طرف سایه می کشانند، که خنک شوند، و استراحتی کنند و هرگز از دود انتظار بروود ندارند، تا بفرماید یحمومی که نه خنک است و نه کریم.

مقصود از (اتراف) در تعلیل استقرار اصحاب شمال در عذاب به اینکه آنان مترف بودند

انهم كانوا قبل ذلك مترفين

این آیه علت استقرار اصحاب شمال در عذاب را بیان می کند، و اشاره با کلمه (ذلك) به همان عذاب آخرتی است که قبلاً ذکر کرده بود، و (اتراف) که مصدر کلمه (مترفین) است به معنای آن است که نعمت، صاحب نعمت را

دچار مستی و طغیان کند، کسی نعمت چنینش کند می گویند او اتراف شده، یعنی سرگرمی به نعمت آنچنان او را مشغول کرده که از ماورای نعمت غافل گشته، پس مترف بودن انسان به معنای دل بستگی او به نعمت های دنیوی است، چه آن نعمتهایی که دارد، و چه آن هایی که در طلبش می باشد، چه اندکش و چه بسیاریش.

این را بدان جهت گفتیم که دیگر اشکال نشود به این که بسیاری از اصحاب شمال از متمولین و دارای نعمت های بسیار نیستند، چون نعمت های همه در داشتن مال خلاصه نمی شود، مال یکی از آن نعمت ها است، و آدمی غرق در انواع نعمت های خدایی است، ممکن است مردی تهی دست به یکی دیگر از آن نعمت ها دچار طغیان بشود.

و به هر حال معنای آیه این است که : اگر گفتیم ما اصحاب شمال را به فلان عذاب گرفتار می کنیم، علتش این است که آنان قبل از این در دنیا دچار طغیان بودند، و به نعمت های خدا اتراف شده بودند.

اقوال مختلف درباره مقصود از (حنث عظیم) که اصحاب شمال بر آن اصرار می ورزیدند

و كانوا یصرّون علی الحنث العظیم

در مجمع البیان می گوید: کلمه (حنث) به معنای شکستن عهد و پیمان مؤ کد به سوگند است، و اصرار در شکستن چنین عهدی به این است که : به این عمل ناستوده همچنان ادامه دهد، و به هیچ وجه دست از آن برندارد.

و شاید این معنا از سیاق استفاده بشود که اصرار بر حنث عظیم عبارت است از این که استکبار از پرستش و بندگی پروردگار خود دارند، عبادتی که بر حسب فطرت بر آن پیمان بسته بودند، و در عالم ذر بر طبق آن میثاق داده بودند، و در عین سپردن چنین پیمانی فطری غیر پروردگار خود را اطاعت کنند، و این پیمان شرک مطلق است.

بعضی هم گفته اند: اصلا کلمه (حنث) به معنای گناه عظیم است، و اگر با این حال کلمه مذکور را وصف عظیم توصیف کرده، با این که عظیم در معنای خود کلمه خوابیده، برای مبالغه است، و منظور از حنث عظیم شرک به خدا است.

بعضی دیگر گفته اند: حنث عظیم به طور کلی به معنای هر گناه کبیره است.

بعضی هم گفته اند: سوگند خوردن بر این ادعا است که قیامت دروغ است، و این سوگند در آیه شریفه (و اقسّموا باللّٰه جهد ایمانهم لا یبعث اللّٰه من یموت) حکایت شده می فرماید: مشرکین سوگندهای غلاظ و شددادی خدا می خورند که خدا مردگان را زنده نمی کند، ولی لفظ آیه مورد بحث مطلق است، نه از آن خصوص عهد شکنی متبادر است، و نه شرک به خدا، و نه گناهان کبیره، و نه سوگند بر نبودن معاد، و چون آیه مطلق است پس با احتمال ما بهتر می سازد که گفتیم : عبارت است از اطاعت غیر خدا که نیز مطلق است و شامل همه آن احتمالات می شود.

و كانوا یقولون اذامتنا و کنا ترابا و عظامنا انا لمبعوثون او اباونا الاولون

سخنی است از منکرین معاد که ریشه و اساسی به جز استبعاد ندارد، و به همین علت استبعاد حشر خود را با حشر پدران خود تأکید کردند، چون حشر پدران پوسیده به نظر آنان بعیدتر است، و تقدیر کلام (او اباونا الاولون مبعوثون) است، یعنی آباء و پدران گذشته ما نیز مبعوث می شوند؟

پاسخ خداوند به استبعاد معاد مشرکین و بیان حال و وضعشان در قیامت

قل ان الاولین و الاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم

در این آیه خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور می دهد از استبعاد آنان نسبت به معاد پاسخ داده، آن را تثبیت کند، و آنگاه به ایشان خبر دهد که در روز قیامت چه زندگی دارند، طعام و شرابشان چیست ؟ طعامشان زقوم و شرابشان حمیم است.

و حاصل پاسخ این است که : اولین و آخرین هر دو دسته به سوی میقات روزی معلوم جمع می شوند، و این که بین خود و اولین فرق گذاشتند بعث خود را امری بعید و بعث آنان را بعیدتر دانستند صحیح نیست.

و کلمه (میقات) به معنای وقت معینی است، امری را با آن تحدید کنند، و منظور از (یوم معلوم) روز قیامت است که نزد خدا معلوم است، پس اضافه میقات به کلمه (یوم معلوم) با این که گفتیم خود میقات به معنای وقت معین است اضافه ای است بیانی.

ثم انکم ایها الضالون المکذبون لاکلون من شجر من زقوم فمالئون منها البطون

این آیات تتمه کلامی است که گفتیم رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مأمور بوده با منکرین معاد در میان بگذارد، و در این آیات از مال کار آنان در روز قیامت و وضعی که آن روز دارند، و طعام و شرابی که دارند خبر می دهد.

و اگر آنان را به خطاب ضالین و مکذبین مخاطب کرد، برای این بود که به علت شقاوت و ملاک خسرانیشان در روز قیامت اشاره کرده باشد، و آن ملاک این است که : ایشان از طریق حق گمراه بودند، و این گمراهی در اثر استمراری که در تکذیب و اصراری که بر حنث داشتند در دلهایشان رسوخ کرده، و اگر تنها گمراه بودند و دیگر تکذیب نمی داشتند، امید آن می رفت نجات یابند، و هلاک نگردند اما دردشان تنها گمراهی نبود.

و کلمه (من) در جمله (من شجر) ابتدایی است، و در جمله (من زقوم) بیانیه است. احتمال هم دارد من (زقوم) بدل باشد از (من شجر)، و ضمیر (منها) به شجر و یا به ثمر برمی گردد، و این دو نام هم جایز است ضمیر مونث به آن برگردد و هم ضمیر مذکر، و بخاطر همین در اینجا ضمیر مونث به آن برگردانیده، و در آیه بعدی ضمیر مذکر آورده، فرموده : (فشاربون علیه)، و بقیه الفاظ آیه روشن است. می فرماید: سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده از درختی (و یا از میوه درختی) از زقوم خواهید خورد، و شکمها از آن پر خواهید کرد.

فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهمیم

کلمه (علی) در (علیه) استعلاء را می رساند در مورد این آیه می فهماند منظور نوشیدن بلافاصله بعد از خوردن است، (در فارسی هم می گوئیم روی غذا آب نوشید) و کلمه (همیم) جمع هیماء است، و (هیماء) آن شتری را گویند که مبتلا به بیماری هیام - به ضمه هاء - شده باشد، و بیماری (هیام) آفتی است که شتران بدان مبتلا می شوند، مانند بیماری استسقاء (در آدمیان) که حیوان از شدت عطش آب می خورد، ولی رفع عطش نمی شود، و همچنان می نوشد تا بمیرد، و یا به معنای درد شدیدی است که بدان مبتلا می گردد، و از شدت درد می میرد.

بعضی گفته اند: منظور از همیم، ریگزار است که هیچ وقت از آب سیر نمی شود.

و معنای آیه این است که : شما ای گمراهان تکذیب کننده، پس از خوردن از درخت زقوم از آبی جوشان خواهید نوشید، مانند نوشیدن شتر هیماء، و یا نوشیدن ریگزار که هرگز از نوشیدن سیراب نمی شود. این جمله آخرین جمله ای است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مأمور شد کفار را به آن مخاطب سازد.

هذا نزلهم يوم الدين

این است پذیرایی از ایشان در روز دین، یعنی روز جزا، و کلمه (نزل) به معنای هر خوردنی و نوشیدنی است که میزبان وسیله آن از میهمان خود پذیرایی می کند و حرمتش را پاس می دارد.

و معنای آیه این است که : اینها که درباره طعام و شراب آنان گفتیم، پذیرایی گمراهان تکذیب گر است. پس در این که عذاب آماده شده آنان را، پذیرایی خوانده، نوعی تهکم و طعنه زدن است، و آیه شریفه کلام خدای تعالی است خطاب به رسول گرامیش، چون اگر این جمله نیز کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، و خطاب در آن به ضالین بود، باید می فرمود: هذا نزلکم - این است پذیرایی از شما ولی می بینیم که فرموده : این است پذیرایی از ایشان.

بحث روایتی

در الدر المنثور است که ابن مردویه و ابن عساکر از طریق عروه بن رویم از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفت : وقتی سوره واقعه نازل شد و در آن آمده : (ثله من الاولین و قلیل من الاخرین) عمر عرضه داشت :

یا رسول الله جمعی کثیر از اولین، و اندکی از آخرین؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: بیا و بشنو که این آیه هم نازل شده: (ثله من الاولین و ثله من الاخرین).

آگاه باش که از آدم تا من جزء ثله اولین است، و امت من ثله آخرین است، و ما هنوز ثله خود را تکمیل نکرده ایم، وقتی تکمیل می شود که بتوانیم شتران خود را در بیابان های سودان بچرانیم. (و یا سودانیان ما را در چراندن شتران کمک کنند) در حالی که از گویندگان لا اله الا الله باشند، و شهادت دهند که برای خدا شریکی نیست. سیوطی بعد از نقل این حدیث می گوید: ابن ابی حاتم این حدیث را به وجهی دیگر و بدون سند از عروه بن رویم نقل کرده است.

و در همان کتاب آمده که ابن مردویه از ابو هریره روایت کرده که گفت: وقتی آیه (ثله من الاولین و قلیل من الاخرین) نازل شد، اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اندوهناک شدند، و پیش خود فکر کردند که به جز اندکی از ما از امت محمد نیست (چون می فرماید: مقربون جمع کثیری از گذشتگان، و اندکی از آیندگان، و ما آیندگان آن گذشتگانیم) و به همین جهت ظهر همان روز این آیه نازل شد که: (ثله من الاولین و ثله من الاخرین)، تا ثله اولین و ثله آخرین اندازه هم و مقابل هم شوند، در نتیجه آیه (ثله من الاولین و قلیل من الاخرین) نسخ شد.

توضیحی راجع به روایتی که بر نسخ آیه: (ثله من الاولین و قلیل من الاخرین) با آیه: (ثله من الاولین و ثله من الاخرین) دلالت دارد

مؤلف: زمخشری در کشف در تفسیر این آیه می گوید: اگر بگوییم که در حدیث آمده همین که این آیه نازل شد مسلمانان ناراحت شدند، و همچنان اظهار ناراحتی می کردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به طور مداوم به پروردگار خود مراجعه می کرد، تا آیه (ثله من الاولین و ثله من الاخرین) نازل شد، در پاسخ می گویم: این حدیث به دو دلیل درست نیست، اول این که این آیه شریفه با کمال وضوح درباره سابقین است، که می فرماید: در اولین زیاد بودند، و در آخرین کمتر. و آیه دوم که مصادیق خود را در اولین و آخرین بسیار دانسته مربوط به اصحاب یمین است، و لذا می بینید که این طبقه را و وعده ای را که به ایشان داده با حرف (واو) بر طبقه سابقین و وعده ای که به ایشان داده عطف کرده است (و اگر هر دو آیه راجع به یک طایفه بود، حاجت به عطف نداشت، و ذکر آن طایفه عنوان اصحاب یمین تقریباً تکراری می بود).

دلیل دوم این است که: نسخ در مورد احکام است، که ممکن است حکمی از احکام تا مدتی موقت مصلحت داشته باشد، و بعد از آن مدت حکمی دیگر آن را نسخ کند، و اما خبر دادن از یک جریان و یا یک داستان چیزی نیست که نسخ بپذیرد، و آیات مورد بحث دارد از آینده سابقین و اصحاب یمین خبرهایی می دهد، اینجا چه جای نسخ است؟

بعضی دیگر از این اشکال پاسخ داده اند که: ممکن است روایت را حمل کرد بر این که وقتی اصحاب، آیه اولی را که بین اولین و آخرین فرق می گذاشت شنیدند، گمان کردند امت اسلام هم چنین وضعی دارند، یعنی اصحاب یمین از این امت اندکی از ایشان است، در نتیجه رستگاران به بهشت درامت کمتر از بهشتیان در امت های گذشته است، لذا آیه شریفه (ثله من الاولین و ثله من الاخرین) نازل شده، اندوه آنان را از بین برد، و این که در حدیث آمده که آیه بعدی آیه قبلی را نسخ کرد، منظورش همین بوده که آیه دوم آن پنداری رامسلمانان نامبرده از آیه اول داشتند از بین برد.

لیکن خواننده عزیز توجه دارد که حمل مذکور هیچ شاهد و دلیلی در لفظ آیه ندارد، علاوه بر این، لفظ آیه با آن منافات دارد، و مخصوصاً این که حمل کردند نسخ را بر ازاله پندار، عبارت خود حدیث آن را تحمل نمی کند، حال روایت اولی هم مخصوصاً از جهت ذیلش حال همین روایت است.

و در مجمع البیان در ذیل آیه (یطوف علیهم ولدان مخلدون) می گوید در معنای ولدان اختلاف است، بعضی گفته اند همان فرزندان اهل دنیا هستند، که (به خاطر کوچکی سن) نه حسناتی دارند تا مستقلاً برای خود پاداشی داشته باشند، و نه گناهایی تا عقاب شوند، ناگزیر این پست را به آنان محول کرده اند.

آنگاه می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هم روایت شده که وقتی پرسیدند اطفال مشرکین در آخرت چه وضعی دارند؟ فرمود: خدمتگزاران اهل بهشتند.

مؤلف: این روایت را الدر المنثور هم از حسن نقل کرده، لیکن روایتش ضعیف و غیر قابل اعتماد است.

روایاتی در ذیل آیات مربوط به بهشت و نعمت های بهشتی

و در الدر المنثور است که ابن ابی الدنیا در کتاب (صفة الجنة)، و بزاري، ابن مردويه، و بیهقی در کتاب (البعث)، از عبدالله بن مسعود روایت کرده اند گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به من فرمود: همین که در بهشت نگاهت به مرغی بیفتد و هوس بریان شده آن را بکنی، همان مرغ در حالی که بریان شده پیش رویت می افتد.

مؤلف: در این معنا روایات بسیاری رسیده و در بعضی از آنها آمده که هوس هر چیز را بکند برایش حاضر می شود، و او از آن چیز می خورد، و بقیه اش به همان حالت اول بر می گردد، مثلاً اگر مرغ باشد به سوی محل خود پرواز می کند، و تازه در بین مرغان افتخار هم می کند.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه شریفه (لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما) امام فرموده: لغو و تأثیم عبارت است از فحش و دروغ و غنا.

مؤلف: شاید مراد از (غنا)، لهو باشد، و ممکن هم هست کلمه غنا تصحیف شده (خناء) باشد، یعنی ناقل حدیث آن را درست ننوشته باشد و خناء معنای ناسزاگویی و فحش است.

و نیز در همان کتاب در ذیل آیه (و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین) نقل می کند که امام فرمود: اصحاب یمین عبارتند از علی بن ابی طالب و شیعیان او.

مؤلف: این روایت نظر دارد روایاتی که در تفسیر آیه (یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه یمینه) وارد شده، که در آن روایات کلمه یمین به امام حق معنا شده. و معنای روایت قمی این می شود که: یمین، علی (علیه السلام) است، و اصحاب یمین اصحاب آن جناب و شیعیان او هستند. و به هر حال روایت از باب نشان دادن مصداق بارز آیه است، نه این که بخواهد بفرماید آیه شریفه در خصوص علی (علیه السلام) و شیعیانش نازل شده.

باز در آن کتاب در ذیل آیه (فی سدر مخضود) آمده که این سدر درختی است که نه برگ دارد و نه خار، و وقتی امام صادق (علیه السلام) آیه (و طلع منضود) را تلاوت کرد، در معنایش فرمود یعنی روبهم چیده شده.

و در الدر المنثور است که حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته)، و بیهقی در کتاب البعث، از ابی امامه روایت کرده اند که گفت: اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همواره می گفتند خدای تعالی همیشه ما را به وسیله دهاتیها سود می رساند، دهاتیها به شهر می آیند و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مسائلی می پرسند و ما استفاده می کنیم، همچنان که روزی يك اعرابی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شد و عرضه داشت: یا رسول الله قرآن کریم نام درختی مودی را برده، و ما انتظار نداشتیم که در بهشت درختی مودی وجود داشته باشد، و صاحبش را اذیت کند. حضرت پرسید: کدام درخت است؟ اعرابی گفت: درخت سدر، که دارای خار است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مگر قرآن نفرموده: (فی سدر مخضود)؟ خودش فرموده که خدا آن را خضد می کند، یعنی خارش را از آن می گیرد، و به جای دانه دانه های خارش میوه به آن می دهد، آری سدر بهشتی میوه ای می آورد وقتی آن را می شکافند هفتاد و دو رقم طعام داخل آن است، طعامهایی که هیچ يك رنگ دیگری نیست.

و در مجمع البیان می گوید: عامه از علی (علیه السلام) روایت کرده اند که شخصی نزد آن جناب این آیه را خواند (و طلع منضود) حضرت فرمود: طلع نیست بلکه آیه شریفه (طلع منضود) است، همچنان که در جای دیگر فرموده: (و نخل طلعه هضم)، شخصی عرضه داشت: چرا پس قرآن را تغییر نمی دهید، تا همه بخوانند (و طلع)؟ فرمود: قرآن امروز به هم خورده نمی شود، این روایت را فرزند آن جناب حسن بن علی (علیهما السلام) و قیس بن سعد نیز از آن جناب نقل کرده اند.

و در الدر المنثور است که: عبدالرزاق، فارابی، هناد، عبد بن حمید، و ابن مردویه، از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که در ذیل آیه (و طلع منضود) فرمود: منظور موز است.

و در مجمع البیان گفته: در خبر آمده که در بهشت درختی است که يك نفر سواره اگر بخواهد سایه آن را طی کند، و صد سال راه برود باز هم آن را طی نخواهد کرد، و شما اگر خواستید بخوانید (و ظل ممدود). و نیز در خبر آمده که هوای بهشت همواره مانند هوای صیگاهان تابستان نه سردو نه گرم.

مؤلف: روایت اولی در الدر المنثور از ابی سعید و انس و غیر آن دو از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده.

و در روضه کافی سندی که به علی بن ابراهیم دارد، از او، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام ابی جعفر (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که در ضمن حدیثی که در آن وصف بهشت و اهل بهشت را توصیف کرده، فرموده: اهل بهشت به زیارت یکدیگر می روند، و در بهشت همگی در زیر سایه های کشیده شده ای که هوایش و روشنیش مانند هوا و روشنی ما بین طلوع فجر و طلوع خورشید، و بلکه پاکیزه تر از آن است متنعم می شوند.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه (انا انشا ناهن انشاء فرموده: منظور حور العین در بهشت است، (فجعلناهن ابکارا عربا) فرمود: یعنی جز به زبان عربی سخن نمی گویند.

و در الدر المنثور است که: ابن ابی حاتم، از جعفر بن محمد، از پدرش روایت کرده فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در معنای کلمه (عربا) فرمود: کلام حوریان بهشت عربی است.

مؤلف: و در روایاتی دیگر آمده که کلمه (عرب) جمع عرب است، که به معنای زن با ناز و کرشمه است.

و نیز در همان کتاب است که مسدد در مسند خود، و ابن منذر و طبرانی و ابن مردویه، به سند حسن از ابی بکره از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده اند که در تفسیر آیه (ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین) فرمود: این دو گروه هر دو در این امتند و منظور، اولین این امت و آخرین آنها.

مؤلف: این معنا در روایات بسیاری وارد شده و لیکن ظاهر آیات این سوره این است تقسیم بندی آن مربوط به تمام بشر است، نه مخصوص به این امت و شاید مراد این روایات این باشد که در این امت نیز از هر قسمی مصداقی هست، هر چند که این احتمال از ظاهر روایات بعید است و همچنین مراد از روایاتی که وارد شده که اصحاب یمین اصحاب امیر المؤمنینند، و روایاتی که دارد اصحاب شمال دشمنان آل محمدند، خواسته اند بیان مصداق کنند.

و در محاسن به سند خود از معاویه بن وهب از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت: از آن جناب از نوشیدن به يك نفس پرسیدم، حضرتش آن را مکروه دانست و فرمود: این شرب، شرب هیم است، پرسیدم هیم چیست؟ فرمود شتر.

و نیز در آن کتاب به سند خود از حلبی از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که گفت: آن جناب کراهت داشت از این که مردم شبیه به هیم باشند، و آنگاه گفت: پرسیدم: هیم چیست؟ فرمود: ریگ.

مؤلف: این هر دو معنا در روایاتی دیگر نیز آمده.

آیات ۵۷ تا ۹۶ سوره واقعه

نحن خلقناکم فلولا تصدقون (۵۷) افرایتم ما تمنون (۵۸) ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون (۵۹) نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین (۶۰) علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون (۶۱) و لقد علمتم النشاء الاولی فلولا تذکرون (۶۲) افرایتم ما تحرثون (۶۳) ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون (۶۴) لو نشاء لجعلناه حطاما فظلمتم تفکھون (۶۵) انا لمغرمون (۶۶) بل نحن محرومون (۶۷) افرایتم الماء الذی تشربون (۶۸) ءانتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون (۶۹) لو نشاء لجعلناه اجاجا فلولا تشکرون (۷۰) افرایتم النار التی تورون (۷۱) ءانتم انشאתم شجرتها ام نحن المنشون (۷۲) نحن جعلناها تذکرة و متاعا للمقویین (۷۳) فسیح باسم ربک العظیم (۷۴) فلا اقسیم بموقع النجوم (۷۵) و انه لقسم لو تعلمون عظیم (۷۶) انه لقران کریم (۷۷) فی کتاب مکنون (۷۸) لا یمسه الا المطهرون (۷۹) تنزیل من رب العلمین (۸۰) افبهذا الحدیث انتم مدهنون (۸۱) و تجعلون رزقکم انکم تکذبون (۸۲) فلولا اذا بلغت الحلقوم (۸۳) و انتم حینئذ تنظرون (۸۴) و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون (۸۵) فلولا ان کنتم غیر مدبیین (۸۶) ترجعونها ان کنتم صادقین (۸۷) فاما ان کان من المقربین (۸۸) فروح و ریحان و جنت نعیم (۸۹) و اما ان کان من اصحاب الیمین (۹۰) فسلام لک من اصحاب الیمین (۹۱) و اما ان کان من المکذبین الضالین (۹۲) فنزل من حمیم (۹۳) و تصلیة جحیم (۹۴) ان هذا لیهو حق الیقین (۹۵) فسیح باسم ربک العظیم (۹۶)

ترجمه آیات

ما شما را آفریده ایم، پس چرا تصدیق نمی کنید (۵۷).

به من خبر دهید آیا نطف های که در رحمها می ریزید (۵۸).

آیا شما آن را می آفرینید و یا ما خالق آنیم ؟ (۵۹). این ماییم که مرگ را بین شما مقرر کرده ایم، و کسی نیست که از تقدیر ماسبقیت بگیرد (۶۰). ما بر این اساس مقدر کرده ایم که جماعتی مثل شما جایگزین شما شوند، و شما را به خلقتی دیگر که از آن خبر ندارید ایجاد کنیم (۶۱). و شما با این که نشاء نخستین را دیدید، چرا متذکر نمی شوید؟! (۶۲). آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟ (۶۳). آیا شما آن را می رویانید، و یا رویانده اش ماییم ؟ (۶۴). و اگر بخواهیم می توانیم آن را بوته خشکی کنیم، و شما از شدت حادثه تعجب کنید (۶۵). (و به یکدیگر بگویید) در خسارت سنگینی قرار گرفتیم (۶۶). بلکه به کلی از رزق محروم شدیم (۶۷). آیا درباره این آب (تصفیه شده و شیرین آسمانی) که می نوشید اندیشیده اید؟ (۶۸). شما آن را از تصفیه خانه ابر نازل کردید، و یا نازل کننده اش ماییم ؟ (۶۹). و اگر می خواستیم (مانند قبل از تصفیه و همانند آب دریاها) تلخ و شورش می کردیم، پس چرا هنوز هم شکر نمی گزارید (۷۰). آیا درباره آتشی که می افروزید فکر کرده اید؟ (۷۱). آیا درختش را که بعدا هیزم شد شما ایجاد کردید، و یا پدید آورنده اش ما بودیم ؟ (۷۲). ما آن را مایه تذکر و وسیله زندگی شما مردم تهیدست بیکس قرار دادیم (۷۳). پس به نام پروردگار عظیمت تسبیح کن (۷۴). مطلب آنقدر روشن است حاجت نیست به این که به سقوط ستارگان سوگند یاد کنیم (۷۵). (ولی یاد می کنیم) و این سوگند اگر بدانید بسیار عظیم است (۷۶). که این قرآنی است ارجمند (۷۷). (که قبلا) در کتابی پنهان از بشر بود (۷۸). که جز پاکان کسی از آن آگاه نیست (۷۹). تنزیلی از ناحیه رب العالمین است (۸۰). آیا هنوز هم به این امر مهم بی اعتنائی و سهل انگاری می کنید؟ (۸۱). و بهره خود را در تکذیب آن قرار می دهید (۸۲). پس چرا وقتی جان یکی از شما به حلقوم می رسد (توانایی بازگرداندن آن را ندارید؟) (۸۳). و در آن هنگام همه تماشا می کنید که او دارد از دستتان می رود (و کاری از دستتان ساخته نیست) (۸۴). در حالی که ما از شما به او نزدیک تریم، ولی شما نمی بینید (۸۵). پس چرا اگر روز جزایی ندارید (۸۶). جان او را بر نمی گردانید اگر راست می گوید؟ (۸۷). (پس بدانید که روز جزایی دارید، و شما مردم در آن روز هم سه طایفه هستید. مقربین و اصحاب یمین و مکذبین)، اگر آنکه جانش به حلقوم رسیده از مقربین باشد (۸۸). راحتی و رزق و جنت نعیم دارد (۸۹). و اما اگر از اصحاب یمین باشد (۹۰). ای پیامبر! در آن روز به تو سلام خواهد کرد (۹۱). و اما اگر از تکذیب گران و گمراهان باشد (۹۲). پذیرایی وی از آب جوشان (۹۳). و حرارت آتش خواهد بود (۹۴). به درستی که این همان حق الیقین است (۹۵). پس به نام پروردگار عظیمت تسبیح گوی (۹۶).

بیان آیات

بعد از آنکه رشته کلام خدای سبحان منتهی شد به بیان عاقبت امر طوایف سه گانه، که آخرین ایشان اصحاب شمال بود، و فرمود: عاملی که ایشان را به چنین سرنوشتی سوق داد یکی شکستن عهده بود که در ازل سپرده بودند که به مراسم عودیت قیام کنند، و دیگری تکذیب بعث و جزا بود، و نیز بعد از آنکه رسول گرامی خود را دستور داد به این که گفتار آنان را با تقریر بعث و جزا و بیان کيفرها و پاداشهای قیامت رد کند، اینک در این آیات ایشان را بر سر این که معاد و جزا را انکار کردند توبیخ می کند، به این که آورنده خبر بعث و جزا خدا است، که آفریدگار ایشان و مدیر امر ایشان و کسی است که مرگ و ایجاد بعد از مرگ را برایشان مقدر کرده، او می داند که از آغاز خلقتشان تا منتها الیه امرشان چه حوادثی بر آنان جریان می یابد، و نیز توبیخ می کند به این که آن کتابی که ایشان را از معاد خبر می دهد قرآن کریم است، که از بازیچه دست شیطان ها شدن و اولیای گمراه آنان مصون است.

سپس دوباره بر سر سخن شده حال طوایف سه گانه را يك بار دیگر بیان می کند، و خاطر نشان می سازد که اختلاف احوالی که این طوایف دارند، از روز مرگشان شروع می شود و در اینجا سوره خاتمه می یابد.

بیان جهت اینکه لازمه اعتقاد به آفریدگار تصدیق قیامت و معاد است (نحن خلقناکم فلولا تصدقون)

نحن خلقناکم فلولا تصدقون

سیاق این آیه سیاق گفتگو درباره قیامت و جزا است، در زمینه ای سخن می گوید که مشرکین قیامت و جزا را انکار و تکذیب کرده بودند، و در چنین زمینه ای جمله (فلولا تصدقون) تحریک و تشویق به تصدیق مسأله معاد و ترک تکذیب آن است، و به طوری که از حرف (فاء) که بر سر جمله مذکور درآمده استفاده می شود جمله قبلی تعلیل این جمله است، و خلاصه می فهماند این که شما را تشویق می کنیم به تصدیق معاد، و دست برداشتن از تکذیب و انکار آن، علتش این است که آخر ما خالق شما هستیم، (ما شما را آفریده ایم، پس چرا گفته ما را درباره معاد تصدیق نمی کنید؟).

خواهید گفت : به چه جهت خلقت خدا ایجاب می کند که مردم جزا و آمدن قیامت و وجود معاد را تصدیق کنند؟ جواب می گوییم به دو جهت :

اول این که : وقتی خدای تعالی پدید آورنده انسان ها از هیچ و پوچ باشد او می تواند برای بار دوم هم ایشان را خلق کند، همچنان که در جای دیگر همین مطلب را آورده می فرماید: (قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاءها اول مرة و هو بکل خلق علیم).

جهت دوم این که : وقتی پدید آورنده مردم و مدیر امورشان و کسی که خصوصیات و امرشان را او تقدیر و اندازه گیری می کند خدای تعالی است، پس او به آنچه با آنها می کند و حوادثی که برایشان پیش می آورد داناتر است، و چون داناتر است وقتی به ایشان خبر می دهد که به زودی مبعوثشان می کند، و بعد از مردن بار دیگر زنده شان نموده جزای اعمالشان را چه خیر و چه شر می دهد، دیگر چاره ای جز تصدیقش ندارند، پس هیچ عذری برای تکذیب کنندگان خبرهایی که او در کتابش داده باقی نمی ماند، و یکی از آن خبرها بعث و جزا است، همچنان که خودش فرمود: (الا يعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر) و نیز فرموده : (كما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا انا كنا فاعلین).

پس حاصل مفاد آیه این شد که : ما شما را خلق کرده ایم، و می دانیم که با شما چه می کنیم، و به زودی آنچه بنا داریم درباره شما انجام خواهیم داد، و اینک به شما خبر می دهیم که به زودی زنده تان می کنیم، و در برابر آنچه می گردید جزایتان خواهیم داد، با این حال چرا خبرهایی را که در کتاب نازل بر شما به شما می دهیم تصدیق نمی کنید؟

در این آیه و آیات بعدیش التفاتی از غیبت به خطاب بکار رفته، چون مردم غایب فرض شده بودند، می فرمود: (هذا نزلهم یوم الدین - پذیرایی از ایشان است در روز جزا، ولی در ابتدای آیات مورد بحث مردم مخاطب قرار گرفته اند، روی سخن به ایشان کرده می فرماید: (نحن خلقناکم)، و این دگرگون کردن سیاق برای این بوده که در آیات مورد بحث بنای توبیخ آنان را داشته، و در توبیخ، خطاب موکدتر از غیبت است، و گفتن اینکه شما چنین و چنانید موثرتر از گفتن ایشان چنین و چنانند می باشد.

افرایتم ما تمنون

کلمه (تمنون) مضارع جمع حاضر از مصدر (امناء) است، و امناء به معنای ریختن نطفه است، که منظور از آن در اینجا ریختن در رحم زنان است، و معنای آیه این است که : به من خبر دهید در خلقت انسان ها شما پدران و مادران غیر از ریختن نطفه چه نقشی دارید؟

ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون

آیا شما آن نطفه را به صورت انسانی مثل خود در می آورید، یا خالق آن ماییم و تبدیلس به صورت بشر به دست ما صورت می گیرد؟

مرگ تقدیر شده است و ناشی از غلبه اسباب زوال بر قدرت و اراده خداوند نیست

نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین

آری تدبیر امور خلق به جمیع شؤن و خصوصیاتش از لوازم خلقت و افاضه وجود است، وقتی خدای تعالی به انسان هستی می دهد، هستی محدود می دهد، از همان اولین لحظه تکوینش تا آخرین لحظه زندگی دنیائیش، و تمامی خصوصیاتی که در طول این مدت به خود می گیرد و رها می کند، همه از لوازم آن محدودیت است، و جز و آن حد است و به تقدیر و اندازه گیری و تحدید خالق عزوجلش است، که یکی از آن خصوصیات هم مرگ او است، پس مرگ انسان مانند حیاتش به تقدیری از خدا است، نه که خدا نتوانسته انسان را برای همیشه آفریده باشد، و چون او از چنین خلقتی عاجز بوده، و قدرتش همین قدر بوده آفریده اش مثلاً هفتاد سال دوام داشته باشد، قهراً بعد از هفتاد سال دستخوش مرگ شود (العیاذ بالله).

و نه این که خدا او را برای همیشه زنده ماندن خلق کرده باشد، و لیکن اسباب و عوامل مخرب و ویرانگر بر اراده خدای عزوجل غلبه کرده، و مخلوق او را بمیراند، چون لازمه این دو فرض این است که : قدرت خدای تعالی محدود و ناقص باشد، در فرض اول نتوانسته باشد دوام بیشتری به مخلوق زنده اش بدهد، و در فرض دوم نتوانسته باشد از هجوم عوامل ویرانگر جلوگیری کند، و این در مورد خدای تعالی محال است، برای این که قدرت او مطلق و اراده اش شکست ناپذیر است.

از این بیان روشن شد که منظور از جمله (نحن قدرنا بینکم الموت) است که بفهماند اولاً مرگ حق است، و در ثانی مقدر از ناحیه او است، نه این که مقتضای نحوه وجود یک موجود زنده باشد، بلکه خدای تعالی آن را برای این موجود مقدر کرده، یعنی او را آفریده تا فلان مدت زنده بماند، و در راس آن مدت بمیرد.

و نیز روشن گردید که مراد از جمله (و ما نحن بمسبوقین) - با در نظر گرفتن این که کلمه سبق به معنای غلبه و

مسیبوق به معنای مغلوب است - این است که : ما در عروض مرگ بر يك مخلوق زنده از عوامل ویرانگر شکست نمی خوریم،

و چنان نیست که حیاتی دائمی به شما افزایه کنیم، ولی آن اسباب بر اراده ما غلبه کنند، و حیاتی را که ما خواسته ایم همیشه باشد، باطل سازند.

حکمت و غرض از تقدیر مرگ : تبدیل امثال، و انشاء مجدد اموات

علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون

کلمه (علی) متعلق است به جمله (قدرنا)، و جمله جار (علی) و مجرور (ان نبدل) در واقع حال است برای (قدرنا)، و معنایش است که : ما مرگ را بین شما مقدر کردیم، در حالی که آن مرگ براساس تقدیر شد که جا برای امثال شما باز شود، و دیگران جای شما را بگیرند، و شما را در خلقتی دیگر که نمی دانید در آوریم.

و کلمه (امثال) جمع مثل - به کسره میم و سکون ثاء - است، و مثل هر چیزی عبارت است از چیزی که در نوعیت با آن یکی باشد، و ساده تر بگویم : فردی دیگر از نوع آن باشد مانند زید که مثل عمرو است، یعنی فردی دیگر از نوع انسان است، و مراد از جمله (ان نبدل امثالکم) است که : شما را با امثالی از بشر تبدیل کنیم، و یا امثال شما را بجای شما تبدیل کنیم، و به هر حال معنای آن این است که : جماعتی از بشر را با جماعتی دیگر، نسلی را با نسلی دیگر عوض و تبدیل کنیم، اخلاف بیابند و جای اسلاف را بگیرند.

کلمه (ما) در جمله (و ننشئکم فیما لا تعلمون) موصوله است، و مراد از آن خلقت است، و جمله عطف است بر جمله (نبدل)، و تقدیر کلام چنین است : (علی ان نبدل امثالکم و علی ان ننشئکم) یعنی ما مرگ را بر این اساس مقدر کردیم که نسلی دیگر مثل شما را جایگزین شما کنیم، و بر این اساس که به شما خلقتی دیگر دهیم که نمی دانید چگونه است، و آن خلقت دیگر عبارت است از هستی آخرتی که از جنس هستی ناپایدار دنیا نیست.

و حاصل معنای دو آیه این است که : مرگ در بین شما به تقدیری از ما مقدر شده، نه این که ناشی از نقصی در قدرت ما باشد، به این معنا که ما نتوانیم وسیله ادامه حیات را برای شما فراهم کنیم و نه این که اسباب ویرانگر و مرگ و میراور بر اراده ما غالب شده، و ما را در حفظ حیات شما عاجز کرده باشد، بلکه خود ما شما را بر این اساس آفریدیم که پس از اجلی معین بمیرید، چون خلقت ما بر اساس تبدیل امثال است یعنی طبقه ای بمیرند، و جا برای طبقه ای دیگر باز کنند، اسلاف را بمیرانیم و اخلاف را به جای آنان بگذاریم، و نیز بر این اساس است که بعد از مردن شما خلقتی دیگر ورای خلقت ناپایدار دنیوی به شما بدهیم، پس مرگ عبارت است از انتقال از خانه ای به خانه ای دیگر، و از خلقتی به خلقتی بهتر، نه این که عبارت باشد از انعدام و فناء.

بعضی از مفسرین احتمال داده اند کلمه (امثال) در آیه شریفه جمع مثل - به دو فتحه - باشد، به معنای وصف است، و در نتیجه دو جمله (علی ان نبدل) و (ننشئکم...) هر دو يك معنا را افاده کنند، و آن این است که ما مرگ را بر این اساس مقدر کرده ایم که اوصافتان را دگرگون سازیم، و در آخرت به خلقتی شما را مبعوث کنیم که خودتان نمی دانید، مثلاً بعضی از شما را به صفت و شکل سگ محشور کنیم، بعضی دیگر را صورت خوک و یا اشکال و صور دیگر، بعد از آنکه در دنیا بر صفت انسان بودید، ولی معنای قبلی جامعتر و پرفایده تر است.

توضیح اینکه چگونه علم به دنیا و خصوصیات آن مستلزم اذعان به معاد است

و لقد علمتم النشأة الاولى فلولا تذکرون

مراد از (نشأه اولی) دنیا است، و مراد از (علم به آن)، علم به خصوصیات آن است، که مستلزم اذعان به نشأه ای دیگر و جاودانه است، نشأه ای که در آن به اعمال جزا می دهند، برای این که از نظام حیرت انگیز عالم دنیا این معنا به طور یقین به دست می آید که لغو و باطلی در عالم هستی نیست، و قطعاً برای این نشأه فانی غایت و هدفی است باقی، و نیز از ضروریات نظام دنیا این است می بینیم هر موجودی به سوی سعادت نوعیه اش هدایت شده، و انسان ها هم باید از طریق بعث رسل و تشریع شرایع و توجیه امر و نهی به سوی سعادتشان هدایت شوند، و این نیز صورت نمی گیرد مگر این که در برابر اعمال نیک پاداشی و در مقابل اعمال زشت کیفری مقرر شود، و چون دنیا برای پاداش و کیفر تنگ است، ناگزیر باید در عالمی دیگر که همان نشأه آخرت است صورت بپذیرد (به آیه ۲۷ و ۲۸ از سوره ص مراجعه شود).

و اما این که چگونه ممکن است انسان هایکبار دیگر زنده شوند، دلیل امکان نیز در همین نشأه دنیا است، چون در این نشأه دیدند و فهمیدند که آن خدایی که این عالم را از کتم عدم به هستی آورد، و چنین قدرتی داشت، او بر ایجاد بار دومش نیز قادر است : (قل یحییها الذی انشاءها اول مرة) و این خود برهانی است بر امکان

معاد، و بر طرف کردن استبعاد منکرین آن.

و کوتاه سخن این که : با علم نشاء دنیا برای انسان ها علمی نیز به مبادی برهان پیدا می شود، برهانی که امکان بحث را اثبات می کند، و استبعادی را که منکرین نسبت به آن دارند برطرف می سازد، پس با اثبات امکان دیگر استبعاد معنایی ندارد.

و این برهان - به طوری که ملاحظه کردید - برهان بر امکان حشر بدنها است، و حاصلش این است که : بدنی که در قیامت زنده می شود، و پاداش یا کیفر می بیند مثل بدن دنیوی است، و وقتی جایز باشد بدنی دنیایی خلق شود و زنده گردد، بدنی اخروی نیز ممکن است خلق و زنده گردد، چون این بدن مثل آن بدن است، و حکم امثال در جواز و عدم جواز، یکی است.

بیان اینکه آیه : (و لقد علمتم النشأه الاولى فلولاً تذکرون) مبتنی بر قیاس نیست

و تعجب از زمخشری است که در تفسیر این آیه گفته است : این آیه دلالت دارد بر این که قیاس، عملی است صحیح، برای این که منکرین معاد را تویخ می کند که چرا قیاس نکردید، و با مقایسه نشاء آخرت به نشاء دنیا به امکان آن پی نبردید؟.

و تعجب ما از این جهت است که وی میان قیاس برهانی و قیاس فقهی فرق نگذاشته، آنچه در آیه شریفه آمده قیاسی است برهانی و منطقی، و آنچه وی برایش استدلال کرده قیاسی است فقهی که (اولاً آیه شریفه هیچ دلالتی بر حجت و اعتبار آن ندارد، و ثانیاً قیاس برهانی مفید علم است، و قیاس فقهی) مفید ظن است، و هیچ ربطی بهم ندارند.

در روح المعانی در ذیل آیه شریفه که فرموده : (افلا تذکرون) می گوید: چرا متوجه نمی شوید، که آن کس که قادر بر خلقت نشاء اول است نسبت به نشاء دوم قادرتر است، برای این که صنع آن کمتر است و کار کمتری می برد، زیرا در نشاء اول چیزی در دست نبود، ولی در نشاء دوم مواد اصلی در دست است، و هر موجودی فرمولش معین شده و الگوبش مشخص گشته، و بنابر این استدلالی که با آیه شریفه کرده اند برای اعتبار قیاس درست می شود، و لیکن بعضی اشکال کرده اند که آیه تنها دلالت دارد بر قیاس اولویت، نه بر قیاس اصطلاحی، چون آنچه در آیه آمده قیاس اولویت است. ساده تر این که : آیه تنها می فرماید خدا به طریق اولی قادر بر بحث است.

همان اشکالی که به زمخشری وارد بود به وی نیز وارد است، به اضافه اشکال که قیاس در آیه، قیاس اولویت هم نیست، زیرا جامع بین نشاء اولی و نشاء آخرت این است که : این دو نشاء مثل همند، و مبدء قیاس است که حکم امثال در جواز و عدم جواز یکی است.

و اما این که گفت بها کردن نشاء قیامت کار کمتری می برد، چون مواد اصلی و فرمول هر موجود در دست است، این نیز ممنوع است، چون مواد اصلی همان طور که پدید آمدنش احتیاج به افاضه وجود دارد، بقایش نیز محتاج به افاضه وجود است، و همچنین فرمول هر موجود همان طوواصل پدیده اش احتیاج به افاضه الهی دارد، بقایش نیز محتاج افاضه او است، پس برای خدای تعالی نشاء اول و دوم هیچ فرقی ندارد، اینجاست که بطلان قیاس اولویت هم روشن می شود.

و اما این که گفت : نشاء اول بدون الگو بود، و نشاء دوم الگو دارد، این نیز صحیح نیست، و در حقیقت میان مثل و مثال خلط کرده، چون بدن آخرتی از این نظر که بدن است مثل بدن دنیوی است، نه مثال آن، وقتی مثال آن می شود که همه آن خصوصیات و اجزا که بدن دنیوی داشت از سلولها و گلبولها و سایر مواد داشته باشد، و در آن صورت دیگر بدن اخروی نمی شود، بلکه همان بدن دنیوی است، و فرض ما این است که بدن در آن روز بدنی است اخروی، چیزی که هست مثل بدن دنیوی است.

حال اگر بگوییم : اگر بدن اخروی مثل بدن دنیوی باشد، با در نظر گرفتن که مثل هر چیزی غیر آن چیز است باید انسان در آخرت غیر انسان در دنیا باشد، چون مثل آن است نه عین آن.

در پاسخ می گوییم : در مباحث سابق مکرر گذشت که شخصیت انسان به روح او است، نه به بدنش، و روح هم با مرگ منعدم نمی شود، آنچه با مرگ فاسد می شود بدن است، که اجزایش متلاشی می گردد، پس اگر همین بدن برای نوبت دوم ساخته و پرداخته شد، مثل همان بدنی که در دنیا بود، و روح آدمی بدان متعلق گشت، انسان عین انسانی خواهد شد که در دنیا می زیست، همچنان که می بینیم زید در حال پیری عین زید در حال جوانی است، با این که از دوره جوانیش تا دوره پیریش چند بار بدنش عوض شده و هر لحظه در حال عوض شدن است، و این وحدت شخصیت را همان روح او حفظ کرده است.

اثبات ربوبيت پروردگار با بر شمردن سه تا از مهمترين حوائج مردم: زراعت، آب و آتش

بعد از آنکه منكرين معاد را به كيفيت خلقتشان و تقدير مرگ و مير در بينشان تذكر داد، و فرمود كه : همه اينها مقدمه است براى معاد و جزا، و نيز همه اينها از لوازم ربوبيت خداى تعالى است، از اين آيه به بعد شروع مى كند به شمردن سه تا از مهمترين حوائج زندگيشان : يكي مسأله زراعتى است كه با آن قوت خود را فراهم مى كنند، دوم آب است كه آن را مى نوشند، و سوم آتش است كه با آن گرم مى شوند و بسيارى از حوائج خود را به وسيله آن فراهم مى سازند،

و به اين وسيله ربوبيت خود را براى آنان اثبات مى كند، پس ربوبيت چيزى، به جز تدبير مالك امور ملك خود را نمى باشد.

نخست مى فرمايد: (ا فرايتم ما تحرثون) كلمه (حرث) كه مصدر فعل (تحرثون) است معناى كار كردن در زمين يعنى شخم و پاشيدن بذر است. (ءانتم تزرعونه) آيا اين شماييد كه آن را مى رويانيد و رشد مى دهيد به حدى كه دانه بدهد؟ (يا كار شما تنها افشاندن تخم است)، و ضميرها در جمله (تزرعونه) به بذر و يا به زراعت بر مى گردد، و در سابق كلمه بذر و نيز كلمه زراعت ذكر نشده بود، تا ضمير به آن برگردد، ولى از زمينه كلام معلوم است (و اين تنها در اينجا نيست كه ضمير به چيزى برگشته كه در كلام نيامده، در قرآن كريم موارد نظير آن بسيار است) (ام نحن الزارعون)، و يا اين كه ما افشانده شما را مى رويانيم و نمو مى دهيم، تا به حدى كه كامل شود، و دانه دهد، (لو نشاء لجعلناه حطاما) و اگر نمى خواستيم شما را روزى دهيم، و زراعت را به ثمر برسانيم، مى توانستيم آن را گياهى به درد نخور كرده، قبل از رسيدن به ثمر بخشكانيم، و يا وزش بادها خرد و متلاشى كنيم، (فظلم) آن وقت است كه از سرنوشت خود (نفكهون) تعجب مى كرديد، و از آفتى كه به زراعتان رسيده افسوس مى خورديد، و ماجرا را براى يكدیگر بازگو نموده مى گفتيد: (انا لمغرمون)، به راستى در غرامت و خسارت سنگينى واقع شدیم، مالمات از دست رفت، و وقتمان تلف شد، و زحمانمان هدر گشت، (بل نحن محرومون)، همه اينها به جهنم، اين را چه كنيم كه ديگر چيزى نداريم بخوريم، و يا بفروشيم و حوائج زندگى خود را فراهم سازيم.

در اينجا اين سوال پيش مى آيد كه : چطور در اين آيه زراعت را از مردم نفى كرده و به خدا نسبت داده، با اين كه دخالت مردم و اسباب طبيعى در رويش و نمو زرع قابل انكار نيست ؟ در پاسخ مى گوييم هم آن درست است، و هم اين، و هيچ منافاتى در بين نيست، چون زمينه گفتار اين نيست كه بخواهد تاثير عوامل طبيعى را انكار كند، بلكه مى خواهد بفرمايد: آيا تاثير اين اسباب از خود آنها است و يا از خدا است ؟ و اثبات كند كه اگر اسباب طبيعى سبب و تاثيرى دارند، خدا اين موهبت را به آنها داده، و همچنين خود اسباب را خدا آفريده، و نيز اسباب و عواملی كه اين اسباب را پديد مى آورند، هم خودشان و هم اثرشان آفريده خدا هستند، و بالاخره سر نخ تمامى اثرها و موثرها به خدا منتهى مى گردد.

ا فرايتم الماء الذى تشربون... فلولاً تشكرون

كلمه (مزن) به معناى ابر است، و جمله (فلولاً تشكرون - پس چرا شكر نمى گزاريد) تحريك بر شكرگزارى است و شكرگزارى خدا به اين است كه به زبان و عمل اظهار كنى كه اين نعمت ها از خداست، و اين همان عبادت است، و بقيه الفاظ آيه روشن است.

ا فرايتم النار التى تورون... و متاعاً للمقوين

در مجمع البيان مى گويد: كلمه (تورون) در اصل (تورثون) بوده، و (تورثون) مضارع از باب افعال (ايراء) است، و ايراء به معناى روشن كردن آتش و اظهار آن است، گفته مى شود: اورى - يورى و نيز وقتى مى گويند: (فلان قدح فاءورى)، معنايش اين است كه فلانى كبريت زد و آتش را بر افروخت و ظاهر ساخت، و اگر كبريت بزند ولى آتش نگیرد مى گويند: (قدح فاكبى)، و نيز صاحب مجمع البيان گفته كلمه (مقوين) (كه در اصل مقوئين بوده است) جمع اسم فاعل از باب افعال (اقواء) است، و اقواء به معناى وارد شدن و ماندن در بيابانى است كه احدى در آن نباشد، وقتى مى گويند: (اقوت الدار)، معنايش اينكه خانه از اهلس خالى شد.

و معناى آيه روشن است (مى خواهد بفرمايد آيا اين آتشی كه شما روشن مى كنيد خود شما چوبش را پديد

آورده درختش را ایجاد کرده اید و یا پدید آورنده اش ما بودیم ؟ این ما بودیم که آن را وسیله تذکر و مایه زندگی شما کردیم شمایی که اگر دستگیری ما نبود سرگردان و بیچاره بودید).

معنای آیه : (فسیح باسم ربك العظيم)

فسیح باسم ربك العظيم

خطاب در این آیه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است، بعد از آنکه شواهد ربوبیت خود را برای کفار ذکر کرد و فرمود: او کسی بود که شما را خلق کرد و امورتان را تدبیر نمود، و او به زودی مبعوثان می کند، تا جزای اعمالتان را بدهد، و چون کفار با شنیدن این بیانات همچنان به تکذیب خود ادامه دادند، روی سخن را از ایشان برگردانیده متوجه رسول گرامی خود کرد، تا بفهماند این مردم حرف به خرجشان نمی رود، لذا دستور می دهد تا آن جناب خدا را از شرکی که مردم می ورزند و نیز از تکذیبی که درباره بعث و جزا دارند منزه بدارد.

پس حرف فاء که بر سر جمله (فسیح باسم) آمده تفریع را می رساند، و می فهماند دستور به تسبیح نتیجه و فرع بیان سابق است، و حرف (باء) در کلمه (باسم) بای استعانت و یابای ملا بست است و معنای جمله این است که: حال که چنین است پس تو خدای را با استعانت به نام او تسبیح گوی و منزه بدار، ممکن هم هست مراد از اسم نامبرداری و ذکر خدا باشد، چون اسم خدا را بردن ذکر او نیز هست، همچنان که دیگران نیز این احتمال را داده اند، و نیز ممکن است حرف باء برای تعدیه باشد، چون تنزیه اسم خدا تنزیه خدا است، و معنایش است که: اسم پروردگارت را از این که برایش شریکی ذکر شود، و یا بعث و جزایش انکار گردد منزه بدار، و کلمه (عظیم) صفت برای کلمه (اسم) و یا برای کلمه (رب) است.

فلا اقسام بمواقع النجوم

کلمه (لا اقسام) رویهم سوگند است.

بعضی گفته اند: کلمه (لا) در آن زیادی و بی معنا است، (و تنها منظور تاکید آورده شده)، و کلمه (اقسم) به معنای (سوگند می خورم) است.

بعضی دیگر گفته اند: کلمه (لا) نافی است، و می خواهد بفرماید: من سوگند نمی خورم.

و کلمه (مواقع) جمع (موقع) است، که به معنای محل است و معنای آیه چنین است که: من سوگند می خورم به محل های ستارگان، به آن جایی که هر ستاره در آسمان دارد.

بعضی از مفسرین گفته اند: کلمه (مواقع) جمع (موقع) هست لیکن موقع مصدر میمی و به معنای وقوع و سقوط است، و آیه می خواهد به سقوط ستارگان در روز قیامت، و یا به افتادن شهاب ها بر سر شیطان ها، و یا به محل سقوط ستارگان در هنگام غروب اشاره کند. ولی وجه اول بهتر است و به ذهن زودتر می رود.

و انه لقسم لو تعلمون عظیم

این آیه شریفه می خواهد سوگند قبلی را بزرگ جلوه دهد، و مطلبی را که با آن سوگند تأکید و اثبات می کرد بیشتر تأکید کند.

انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین

معنای اینکه قرآن کریم و (انی کتاب مکنون) است

از آنجایی که کفار مسأله وحدانیت خدا را در ربوبیت و الوهیت و همچنین مسأله بعث و جزا را انکار داشتند، و انکار خود را با انکار قرآن که به رسول اسلام نازل شده و در آن داستان توحید و معاد آمده اظهار می داشتند، در حقیقت انکارشان منشعب به دو انکار می شد، اول اصل توحید و بعث، دوم انکار قرآنی که مشتمل بر مسأله توحید و بعث است، و یا به عبارت دیگر توحید و بعثی که قرآن از آن خبر می دهد، همین جهت خدای تعالی در این سوره دو جور با آنان صحبت کرد اول این که با ذکر شواهدی از آیات و ادله توحید و بعث این دو مسأله را اثبات نمود، که این استدلال از جمله (نحن خلقناکم) شروع شده، و در جمله (متاعا للمقوین) ختم می

شود.

نوع دوم به بیانی آن را اثبات نمود که در عین اثبات مطلب، کلام الله بودن قرآن را نیز اثبات می کند، و مسجل می سازد که قرآن کلام خدا و محفوظ نزد او و نازل شده از ناحیه او است، و بالاخره آن را به بهترین وصفی توصیف کرد.

پس جمله (انه لقرآن کریم) جواب قسم سابق است، و ضمیر در آن به قرآنی که از سیاق استفاده می شود بر می گردد، و از توصیف خدای تعالی قرآن را به لفظ کریم و بدون هیچ قید - البته با در نظر داشتن این که مقام آیه مقام مدح است - چنین بر می آید قرآن به طور مطلق کریم و محترم است، و هم نزد خدا کریم و عزیز است، و هم بدین جهت کریم است که صفاتی پسندیده دارد، و هم بدین جهت سودرسان برای خلق است، سودی که هیچ چیز جای آن را نمی گیرد، چون مشتمل بر اصول معارفی است که سعادت دنیا و آخرت بشر را تضمین می کند.

و جمله (فی کتاب مکنون) توصیف دوم قرآن است، می فرماید: قرآن محفوظ و مصون از هر دگرگونی و تبدیل است، چون در کتابی است که آن کتاب اینطور است و آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ، همچنان که در جای دیگر فرموده: (بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ).

و جمله (لا یمسه الا المطهرون) صفت کتاب مکنون و لوح محفوظ است، البته احتمال این نیز هست که صفت سومی برای قرآن باشد، و بنابراین که حرف (لا) در آن لای نافی باشد برگشت هر دو احتمال به یک معنا است.

و معنایش این است که: آن کتاب مکنون که قرآن در آن است و یا قرآنی که در آن کتاب است، از دسترس اغیار و ناپاکان محفوظ است، و به جز پاکان کسی با آن تماس ندارد.

مراد از (مس) و (مطهرون) در آیه: (لا یمسه الا المطهرون)

و به هر تقدیر کلام در سیاق بزرگداشت امر قرآن است، می خواهد قرآن را تجلیل کند، و از همینجا می فهمیم که منظور از مس قرآن دست کشیدن به خطوط آن نیست، بلکه علم به معارف آن است، که جز پاکان خلق کسی به معارف آن عالم نمی شود، چون فرموده: قرآن در کتابی مکنون و پنهان است، و آیه شریفه (انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون و انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم) نیز به آن اشاره می کند.

و کلمه (مطهرون) اسم مفعول از باب تفعیل تطهیر است، و منظور از (مطهرون) کسانی هستند که خدای تعالی دلپایشان را از هر رجس و پلیدی یعنی از رجس گناهان و پلیدی ذنوب پاک کرده، و یا از چیزی که از گناهان هم پلیدتر و عظیم تر و دقیق تر است، و آن عبارت است از تعلق به غیر خدای تعالی، و این معنای از تطهیر با کلمه (مس) گفتیم معنای علم است مناسب تر از طهارت به معنای پاکی از حدث و یا خبث است، و خیلی روشن است.

پس مطهرون عبارتند از کسانی خدای تعالی دلپایشان را پاک کرده، مانند ملائکه گرامی و برگزیدگانی از بشر که درباره آنان فرموده: (انما یرید الله لیزه بعنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) ولی بعضی از مفسرین که متأسفانه بیشتر ایشان می باشند بدون هیچ دلیلی آیه را مختص ملائکه کرده اند.

بعضی هم کلمه (لا) در جمله (لا یمسه) را لای ناهیه گرفته، و گفته اند: مراد از مس، دست کشیدن به قرآن است، و مراد از طهارت هم طهارت از حدث و خبث، و یا تنها از حدث است، و کلمه (مطهرون) را هم با دو تشدید قرائت کرده اند، یعنی تشدید طاء و تشدید هاء و کسره هاء که در اصل متطهرون بوده. و خلاصه آیه شریفه می خواهد بفرماید: کسی نباید دست به خطوط قرآن بکشد، مگر آنکه وضو گرفته باشد، و یا هم با وضو باشد و هم بدنش پاک باشد.

آیه را با فرض این که کلمه (لا) نافیه باشد نیز می شود حمل بر این معنا کرد، و گفت که : جمله مذکور جمله ای است خبری، که منظور از آن انشاء است و این مسلم است که انشاء به صورت اخبار بلیغ تر است،

(مثلا اگر بجای این که به بیمار بگوییم : دوایت را بخور و ترشی مخور، بگوییم : دوایت را می خوری و ترشی هم نمی خوری، بلیغ تر و موکدتر است).

در کشاف می گوید: و اگر جمله (لا یمسه الا المطهرون) را صفت قرآن بگیری، معنایش این می شود که : سزاوار نیست کسی قرآن را لمس کند، مگر آنکه با طهارت باشد، چنین کسی می تواند به نوشته های قرآن دست بکشد.

و خواننده عزیز توجه فرمود این نیز صحیح است که منظور از مس، علم و اطلاع باشد، هم در صورتی که آیه صفت قرآن باشد، و هم در صورتی که توصیف کتاب مکنون باشد.

جمله (تنزیل من رب العالمین) وصف دیگری است برای قرآن، و کلمه تنزیل مصدری است به معنای اسم مفعول، یعنی نازل شده، پس قرآن کتابی است نازل شده از ناحیه خدا به سوی شما، آن را نازل و در خور فهم شما کرد، تا آن را بفهمید و تعقل کنید، بعد از آنکه کتابی بود مکنون که جز پاکان کسی با آن تماس نداشت.

و تعبیر از خدای تعالی به رب العالمین به این منظور است که اشاره کند به این که ربوبیت او گسترده بر سراسر همه عوالم است، که این منکرین معاد جزئی از آن عوالمند، پس خدای تعالی رب ایشان نیز هست، و وقتی رب ایشان باشد، برایشان است که به کتاب او ایمان آورده کلامش را بشنوند، و بدون تکذیب تصدیقش کنند.

افبهذا الحديث انتم مدهنون

اشاره با کلمه (هذا الحديث) به قرآن کریم است، و کلمه (مدهنون) جمع اسم فاعل از مصدر ادهان است، و ادهان به معنای سهل انگاری است، که البته در اصل معنای روغن مالی به منظور نرم کردن چیزی بوده، و به عنوان استعاره در سهل انگاری استعمال شده است، و استفهام در آیه استفهام سرزنشی است، ایشان را سرزنش می کند به این که قرآن را یکدستی گرفتند، و آن را چیزی غیر قابل اعتناء دانستند.

معنای اینکه فرمود: روزی خود را تکذیب قرار می دهید

و تجعلون رزقكم انكم تكذبون

بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از (رزق) بهره از خیر است، و معنای آیه این است که : شما تکذیب کنندگان قرآن و منکرین معاد حظ و بهره خود را از قرآن این قرار داده اید که آن را تکذیب کنید،

با این که می توانستید آن را در موقعیتی که دارد، قرار دهید، و خیر بسیاری از آن عایدتان گردد.

بعضی دیگر گفته اند: مراد از رزق بودن قرآن این است که : خدای تعالی قرآن را روزیشان کرد، و معنای آیه این است که : آیا شما این رزقی را که خدا روزیتان کرده با تکذیب معاوضه می کنید؟.

و بعضی گفته اند: در کلام چیزی که مضاف بر رزق است، و کلمه رزق مضاف الیه آن است حذف شده، و تقدیر کلام (و تجعلون شکر رزقکم انکم تکذبون) است، یعنی خداوند به شما نعمتی ارزانی داشت، و شما به جای این که شکر آن را به جای آرید شکر آن را این قرار دادید که تکذیب کنید، خلاصه تکذیب را به جای شکر بکار بستید.

اگر قیامتی در کار نیست پس چرا جان به گلوگاه رسیده را بر نمی گردانید؟

فلو لا اذا بلغت الحلقوم... صادقین

در اینجا با بکار بردن (فاء) تفریع می فهماند که به اول گفتار برگشته، می فرماید: اگر شما در نفی بعث راه صحیحی رفته اید، و در انکار این قرآن که شما را از بعث خبر می دهد روش درستی دارید، جان محضری را که دارد می میرد و تا حلقوم او رسیده، به او برگردانید، مگر جز این است که می گوئید مرگ تقدیر خدای تعالی نیست ؟ و مگر معنای این گفتار آن نیست که مسأله مرگ و میر امری تصادفی و اتفاقی است، پس باید بتوانید برای یکبار هم که شده جان يك محتضر را به او برگردانید، چون امر تصادفی همانطور که پیش آمدنش تصادفی است، برگشتنش هم تصادفی است، و می شود با چاره جویی آن را برگردانید، و از تحققش جلوگیری کرد، و اگر نمی توانید بگیرید، پس بدانید که مرگ مسأله ای است حساب شده و مقدر از ناحیه خدا، تا جان ها را به وسیله آن به سوی بعث و جزا سوق دهد.

بنابراین بیان، جمله (فلو لا اذا بلغت الحلقوم) تفریع بر تکذیب کفار به قرآن است، و به آنچه قرآن از آن خبر داده، که یکی از آنها مسأله بعث و جزا است، و کلمه (لولا) تحریک را می رساند، (نظیر کلمه (پس چرا) در فارسی)، البته تحریک به کاری که شنونده از عهده آن بر نمی آید، تا به وسیله او را وادار به تسلیم در برابر ادعای خود کنی، و ضمیر مونث در جمله (بلغت) نفس برمی گردد، و رسیدن جان به حلقوم کنایه است از مشرف شدن به مرگ.

و معنای این که فرمود: (و انتم حينئذ تنظرون) این است که : شما محتضر را تماشا می کنید دارد از دستتان می رود و پیش رویتان می میرد و شما هیچ کاری نمی توانید بکنید، و معنای این که فرمود: (و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون) این است که : شما او را تماشا می کنید، در حالی که ما از شما به وی نزدیک تریم، چون ما به سراسر وجود او احاطه داریم، و فرستادگان ما که مأمور قبض روح او هستند نیز از شما به وی نزدیک ترند، اما شما نه ما را می بینید و نه فرستادگان ما را.

و این که مسأله قبض روح را هم به خدا نسبت دادیم و هم به فرستادگان او، به خاطر این است که قرآن کریم این کار را کرده، یکجا مسأله قبض روح را به خدا نسبت داده، می فرماید: (اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْانْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)، و در

جای دیگر آن را به ملك الموت نسبت داده، و فرموده: (قل يتوفيكم ملك الموت الذی وکل بكم)، و جای دیگر آن را به رسولان خدا نسبت داده می فرماید: (حتى اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا).

و جمله (فلولا ان كنتم غير مدينين) تکرار همان (لولا) ای است که گذشت، و این تکرار به خاطر تأکید است، و کلمه (مدينين) به معنای (مجزيين - جزا داده شدگان است)، از ماده (دان - یدین) است، که معنای (جزی - یجزی) را می دهد، می فرماید: پس چرا او را بر نمی گردانید اگر جزایی در کار نیست و شما جزا داده نمی شوید، و ثواب و عقابی ندارید.

(ترجعونها ان كنتم صادقین) - اگر راست می گوئید و در ادعای خود که بعث و جزایی نیست، صادقید، چرا او را بر نمی گردانید؟ پس معلوم شد که در واقع جمله (ترجعونها) مدخول (لولا) است، و تقدیر کلام چنین است: (فلولا ترجعونها اذا بلغت الحلقوم، ان كنتم صادقین - اگر راست می گوئید پس چرا جان او را که حلقوم رسیده بر نمی گردانید).

وضع طوائف سه گانه (مقربون، اصحاب اليمين و اصحاب الشمال) در حال مرگ و پس از مرگ

فاما ان كان من المقربين فروح و ريحان و جنة نعيم

در اینجا به بیان حال طوائف سه گانه که در اول سوره به طور اجمال و تفصیل گذشت برگشته، وضع آنان در حال مرگ و بعد از مرگ را بیان می کند. و ضمیر (كان) به شخص مختصر بر می گردد، که بعد از حالت احتضار، و مردنش از سیاق کلام فهمیده می شود و مراد از مقربین همان سابقون مقربون است که در اول سوره درباره آنان می فرمود: (و السابقون السابقون اولئك المقربون) و کلمه (روح) معنای راحت، و کلمه (ريحان) به معنای رزق است.

بعضی گفته اند: ريحان به معنای همان گیاه خوشبو است، اما بهشتی آن، که در هنگام مرگ آن را برای مقربین می آورند همینکه آن را بویید از دنیا می رود.

و معنای آیه این است که: اما آن مختصر اگر از مقربین باشد جزای خویهایش این است که از هر هم و غمی و درد و آلامی راحت است، و رزقی از رزق های بهشتی دارد، و بعد از مردن هم جنت نعيم را دارد.

و اما ان كان من اصحاب اليمين فسلام لك من اصحاب اليمين

درباره (لام) در کلمه (لك) چند احتمال هست، یکی این که لام اختصاص ملکی باشد، و معنای جمله (سلام لك) این باشد که: تو در میان اصحاب یمین که همه قرینان تو و رفقای تو هستند دارای سلامت هستی، و از آنان به تو جز خیر و سلامت نخواهد رسید.

احتمال دوم که بعضی داده اند این است که: لام به معنای علی باشد، و معنای جمله این باشد که: اصحاب یمین بر تو سلام می فرستند، احتمالات دیگری داده اند که از نقلش صرفنظر می کنیم.

در این آیه التفاتی از غیبت به خطاب بکار رفته، چون تا اینجا خطاب منکرین معاد بود، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گویا غایب حساب شده بود، و در اینجا روی سخن به شخص آن جناب کرد، برای می خواست سلام اصحاب یمین را برای او نقل کند، و بفرماید: (سلام لك من اصحاب الیمین)

و اما ان كان من المكذبين الضالين فنزل من حميم و تصليه حميم) (تصلیه آتش)

به معنای آن است که چیزی را در آتش داخل کنی.

بعضی گفته اند: به معنای چشیدن حرارت و عذاب آن است.

و معنای آیه این است که : و اما اگر چنانچه آن مرده از اهل تکذیب و ضلالت باشد، پذیرایی و ضیافتی از آب سخت داغ و نوش جانی از حرارت آتش خواهد داشت، خدای تعالی دوزخیان را به مکذبین و ضالین توصیف کرده، و تکذیب را جلوتر از ضلالت ذکر فرموده، و این بدان جهت است که عذابی که می چشند همه به خاطر تکذیب و عنادشان با حق بود، چون اگر تنها دچار ضلالت بودند، و هیچ تکذیبی نسبت به حق نمی داشتند، عذاب نداشتند، برای این که چنین مردمی در حقیقت مس تضعف هستند، که قرآن آنان را دوزخی نمی داند. و اگر در آیات قبل فرمود: (ثم ان کم ایها الضالون المكذبون) و کلمه (ضالون) را جلوتر از کلمه (مکذبون) ذکر کرد، از جهت مقام و موقعیت آیه بود، چون آیه مذکور در مقام رد گفته کفار است که می گفتند : (اذا متنا و کنا ترابا و عظاما انا لمبعوثون...) یعنی آیا وقتی مردیم و خاک شدیم، دوباره ما مبعوث می شویم ؟ هرگز چنین چیزی ممکن نیست، و در چنین مقامی مناسب تر آن است که اول ضلالت آنان به میان آورده شود، بعد تکذیبشان.

ان هذا لهو الحق اليقين

کلمه (حق) به معنای علم است، اما نه تنها علم، بلکه علم چیزی از آن جهت که علم با خارج و واقعیت مطابق است، (پس هر علمی حق نیست، آن علمی حق است که معلوم آن با واقعیت خارجی مطابق باشد، مانند علم به این که واحد نصف دو تا است) و (یقین) عبارت است از علمی که در آن نقطه ابهام و تردیدی نباشد، (بسا می شود افرادی ساده لوح چیزی علم پیدا می کنند، و لیکن با مختصر تشکیک و وسوسه می توان علمشان را مبدل به شک کرد، چنین علمی علم الیقین نیست) پس این که در آیه شریفه کلمه (حق) را اضافه کرد به کلمه (یقین) این اضافه به حسب اصطلاح اضافه بیانیه است، که خاصیت تأکید را دارد، و می خواهد وضع مضاف را بیان کند.

و معنای آیه این است که : این بیانی که ما درباره حال طوایف سه گانه مردم کردیم حقی است که هیچ نقطه ابهام و تردیدی در آن نیست، و علمی که با هیچ دلیل و بیانی نمی توان آن را مبدل به شک و تردید کرد.

تفسیر این جمله گذشت، چون در چند آیه قبل هم عین این عبارت آمده بود، تنها چیزی که در اینجا باید گفت نکته ای است که حرف (فاء) آن را می رساند، و می فهماند این جمله تفریع و نتیجه گیری از بیان سابق است، که درباره قرآن و شرح حال طوایف سه گانه در قیامت داشتیم.

و معنایش این است که : وقتی قرآن دارای چنین صفاتی بود، و در آنچه از حال مردم بعد از مرگشان خبر می داد صادق بود، پس پروردگارت را که چنین کتابی بر تو نازل کرده تسبیح گوی، و او را از هر عیبی منزه بدار، در حالی که از نام او استقامت بجویی، و یا مظهر نام اوباشی، و از عقیده و ادعایی که این مکذبین و ضالین دارند اعراض نمایی.

بحث روایتی

(روایاتی در ذیل برخی آیات گذشته)

در مجمع البیان در ذیل آیه (ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون) می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که فرمود: هیچ وقت نگویید من زراعت کردم، بلکه بگویید من حرث کردم.

مؤلف: این روایت را الدر المنثور هم از عده ای از صاحبان کتب حدیث از ابو هریره از آن جناب نقل کرده.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه (ءانتم انزلتموه من المزن) می گوید: از معصوم روایت شده که فرمود: (مزن) ابر است و در ذیل جمله (نحن جعلناها تذكرة) فرمود: یعنی آتش را وسیله یادآوری آتش روز قیامت کردیم، (و متاعا للمقوين) فرمود یعنی وسیله زندگی محتاجان.

و در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه (فسبح باسم ربك العظيم) می گوید: در روایتی صحیح از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده که وقتی این آیه نازل شد، فرمود: همین آیه را ذکر رکوع خود کنید (و بگویید سبحان ربی العظيم).

مؤلف: این روایت را کتاب فقیه نیز به طور مرسل، یعنی بدون ذکر سند آورده،

و الدر المنثور هم آن را از جهنمی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده است.

و در الدر المنثور است که نسائی و ابن جریر و محمد بن نصر و حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته) و ابن مردویه و بیهقی (در کتاب شعب الایمان) از ابن عباس روایت کرده اند که گفت : قرآن کریم در شب قدر از آسمان بالا آسمان دنیا یکباره نازل شد، و پس از آن (در طول بیست و سه سال) تکه تکه نازل گردید. و در عبارتی دگر آمده که گفت : (ثم نزل من السماء الدنيا الى الارض نجوما ثم قرء فلا اقسم بمواقع النجوم - سپس از آسمان دنیا تکه تکه بر زمین نازل گردید)، آنگاه این آیه را قرائت کرد: (فلا اقسم بمواقع النجوم).

مؤلف: ظاهر این روایت این است که : ابن عباس خواسته است مواقع نجوم را به اوقات نزول تکه تکه های قرآن تفسیر کند، چون در گفتارش داشت : (ثم نزل من السماء الدنيا الى الارض نجوما - سپس از آسمان دنیا نازل شد زمین نجوما یعنی قطعه قطعه).

و در تفسیر قمی در ذیل آیه (فلا اقسم بمواقع النجوم) از امام (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: معنای (لا اقسم) (اقسم) است، و کلمه لا به معنای نفی نیست.

و در الدر المنثور است که : ابن مردویه به سند خود از ابن عباس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده که گفت : رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در معنای آیه (انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون) فرمود : قرآن نزد خدا در مصحفی مطهر بود، و در معنای آیه (لا یمسه الا المطهرون) فرمود: کسی جز مقربین با آن تماس ندارد.

مؤلف: تفسیر مطهرون به مقربین مؤید همان بیان گذشته ما است، و ما در تفسیر آیه شریفه (هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق...) حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در معرفی کتاب مکنون نقل کرده ایم.

و در مجمع البیان در ذیل آیه (لا یمسه الا المطهرون) گفته است : علما گفته اند که برای شخص جنب و زن حائض و کسی که حدثی از او سر زده (یعنی یکی از چیزهایی که وضو را باطل می کند از او سر زده، و بعد از آن وضو نگرفته) نباید با خطوط قرآن تماس بگیرد، (نقل از محمد بن علی (علیهما السلام)).

مؤلف: منظور از تماس مصحف به دلیل روایاتی دیگر تماس کتابت و خطوط مصحف است.

و در کافی به سند خود از داوود بن فرقد از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت : از آن جناب از تعویذ (حرز) پرسیدم : که حائض بر خود آویزان کرده آیا جائز است ؟ فرمود: عیبی ندارد، و اضافه کرد که حتی می تواند قرآن را بخواند و یا بنویسد، و دست به آن نکشد.

و در الدر المنثور است که : عبد الرزاق و ابن ابی داود و ابن منذر، از عبدالله بن ابو بکر از پدرش ابو بکر روایت کرده اند که گفت : در نامه ای که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به عمرو بن حزم نوشته آمده است : قرآن را مس نکن مگر با داشتن طهارت.

مؤلف: روایات در این باب هم از طرق شیعه و هم از طرق اهل سنت بسیار است.

و باز در الدر المنثور است که مسلم و ابن منذر و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده اند که در عهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بارانی آمد حضرت فرمود مردم دو دسته اند بعضی شاکر و بعضی کافر، آنها که نعمت خدای را کفران کردند گفتند این باران لطفی است که فلان ستاره به ما کرده در اینجا بود که آیات (فلا اقسم بمواقع النجوم... و تجعلون رزقکم انکم تکذبون) نازل شد.

مؤلف: این حدیث به طرق زیادی از طرق اهل سنت نقل شده، و به اصطلاح علمای حدیث مستفیض است، و در همه آنها آمده که این آیات درباره (انواء) نازل شده، گویانکه ظاهر آیات این است که :

در مدینه نازل شده باشد، الا اینکه سیاق آیاتش با این معنا سازگار نیست، همچنان که در اول سوره گفتیم که سیاق آیات آن شهادت می دهد بر این که در مکه نازل شده باشد.

و در مجمع البیان آمده که در قرائت علی (علیه السلام) و ابن عباس و در روایتی که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده به جای (و تجعلون رزقکم) آمده (و تجعلون شکر کم).

مؤلف: این روایتی را که مجمع البیان اشاره کرده الدر المنثور از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و از علی (علیه السلام) نقل کرده است.

و در تفسیر قمی در ذیل جمله (غیر مدینین) امام فرموده معنایش است که: اگر شما در برابر اعمالتان جزا داده نمی شوید (ترجعونها) آن را یعنی روحی را که تا حلقوم آمده به بدن برگردانید، (ان کنتم صادقین) اگر در عقیده خود راستگویید.

و نیز در همان کتاب به سند خود از ابو بصیر روایت کرده که گفت: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود: منظور از روح و ریحان در آیه (فروح و ریحان) روح و ریحان در قبر است، ولی جنت نعیم در آخرت است.

و در الدر المنثور است که: قاسم بن منده در کتاب (الاحوال و الایمان بالسوال عن سلمان) گفته: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اولین بشارتی که به مؤمن می دهند این است که: در دم مرگش او را به روح و ریحان و جنت نعیم بشارت می گویند، و اولین چیزی که مؤمن در قبرش بشارت داده می شود این است که: به او می گویند: مژده باد تو را که خدا از تو راضی است، و مژده باد تو را در بهشت آمدی و چه خوش آمدی، خدا همه آنهایی را که تا قبرت مشایعت کردند بیامرزد، و شهادت همه آنهایی را که خوبی تو شهادت دادند، پذیرفت، و دعای همه کسانی را که برای تو طلب مغفرت نمودند مستجاب کرد.

و در همان کتاب است که ابن جریر و ابن منذر از ابن عباس روایت کرده که در ذیل آیه (فسلام لك من اصحاب الیمین) گفته: ملائکه نزد او می آیند، و با سلامی از ناحیه خدا می آیند، سلام خدا را به او می رسانند، و به او خبر می دهند جزو اصحاب یمین است.

مؤلف: این معنایی که ابن عباس برای آیه کرده مبنی بر این است که آیه شریفه حکایت و نقل کلام ملائکه باشد، و تقدیر آیه چنین باشد (قالت الملائکه سلام لك حالکونك من اصحاب الیمین - ملائکه گفتند سلام بر تو در حالی که از اصحاب یمین هستی) در این صورت آیه شریفه هم سلام ملائکه است و هم بشارت.